

پیام بیخ



سال سی و یکم

مارچ - اپریل ۲۰۱۳

شماره‌های ۳۵۸-۳۵۹

اعضاء مجلس روهانی کاشان
عکس شماره ۱
۱۳۱۹ شمسی



پیام بدیع

سال سی و یکم

شماره های ۳۵۸-۳۵۹

سال ۱۷۰ بدیع

۱۳۹۲ شمسی

مارچ - اپریل

۲۰۱۳

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	لوح مبارک
۲	مناجات
۳	لوح به افتخار همسر جناب گندم پاک کن
۵	لوح مبارک
۶	شعر (بهار آمد)
۸	تبریک عید، نوروز و صیام
۱۲	نوروز
۱۴	شعر (پیام صلح)
۱۵	عید رضوان
۱۵	تبریک عید رضوان
۱۶	عید رضوان - تعطیلات امری
۱۷	اخلاق بهائی
۱۹	تأملی بر معنای بهائی بودن
۲۷	تاریخ شکوه می کند
۳۱	ذکر فارقلیط در انجیل ...
۳۷	شعر (نفع جامعه)
۳۹	ایرانی تباران امریکائی
۴۲	حضرت شوقی ربانی - دکتر جیاگری
۴۵	نگاهی به گذشته
۴۸	دیانت بهائی و سازمان ملل متحد
۵۳	نارسانی قوانین اجتماعی و جزائی
۵۶	از عالم خاک به جهان پاک
۶۹	ستاینندگان اسم اعظم در مهد امرالله

هو الله

ای منجذب بنفحات الله ایام نوروز است و ایرانیان مشغول به عیش و نوش و این آوارگان را از میدان امتحان هردم خبری رسد بعضی گویند که این ارض مضطرب گردد برخی بر آنند که این آوارگان را به صحرای بی پایان برند بعضی گمان کنند که بکلی نابود نمایند و نفوسی معتقدند که این طوفان ساکن گردد و این غبار بنشیند و امن و امان حاصل گردد اما ما در فکر هیچیک نیستیم و الحمدلله از جمیع فکرها در کنار جز روی یار ندانیم و جز آن زلف مُشکبار نطلبیم زمان و مکان را فراموش نموده‌ایم و مترصد آواز و راز هاتف و سروش آنچه حق خواهد آن واقع گردد و مادون حق لیس لهم من الأمر شیئا و عليك التحية والثناء .

ع ع

هو الله

یار عزیز انورانیّت مجسمه آسمانی رحمانیت مشخصه الراسخون علی عهدک و میثاقک المبتهلون المتضرعون الیک هب لهم رحمه من لدنک و انر ابصارهم بمشاهده آیات توحیدک فی کل شیئی انک انت الرحمن.

ع ع

هوالله

ای پروردگار این دوستان یاران تواند و سرمست پیمانۀ پیمان تو همه پرورده آغوش بخششند و شیرخوار پستان دهش خداوند آفرینش اگر ناتوانند ولی زورمندند چه که تو پشتیبانی تو یاور مهربانی در جهان کیهان سربلند نما و در ایوان یزدانی جای بده در انجمن بالا روسفید فرما و در امید بگشا و از بخشش آسمانی بهره بخش شب تیره را روز فرما و روز نوروز را فیروز کن توئی توانا و توئی بینا توئی شنوا توئی بیهمتا توئی مهربان.

ع ع

ارسالی خانم مهین فرید

اصفهان به واسطه امه الله سکینه مفیده رجل الله گندم پاک کن
امه الله خدیجه علیها بهاء الله الابهی

ای ورقه موقته اماء رحمن اوراق شجره اثباتند پس اگر سبز و خرّمی نمودی متمسک به شجره شو تا روز به روز بر لطافت قلب و طراوت روح بیفزائی و از فیض باران رحمت تر و تازه شوی و رونق گلشن توحید گردی زیرا هر ورقی از شجره اثبات چون به دوحه مقدسه تمسک نماید آن ورقه در جنت ابهی شجره شود و میوه و ثمر به بار آرد و عليك التحيه والثناء

ع ع

ارسالی خانم نینا مودت (قبله)

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از وقوعات حالیه ایران شکایت نموده بودید لهذا نهایت تأثر حاصل گردید که آن جمع چگونه پریشانند و آن سروران چگونه بی سر و سامان. جمیع این بلایا به جهت عدم استماع نصایح مشفقانه بود زیرا در بدایت انقلاب به کرات و مرات به طرفین نصیحت شد و البته آن عبارات را در آن اوقات شما شنیده‌اید و آن نامه‌ها را ملاحظه نموده‌اید این عین عبارتی است که در بدایت انقلاب مرقوم گردید باید دولت و ملت مانند شهد و شیر به یکدیگر آمیخته گردند والا فلاح و نجاح محال است ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول متجاوره شود لهذا باید احبای الهی به جان و دل بکوشند تا میان دولت و ملت التیام حاصل گردد و اگر عاجز شوند کناره گیرند زنده زنده از این که در خون یک نفر ایرانی داخل شوید و امثال ذلک و لکن آنچه بیشتر گفتیم کمتر شنیدند بلکه ابداً اعتنا نمودند هزار مرتبه نگاشته شد که مداخله علما در امور سیاسیه سبب حصول بلایا خواهد گشت حتی در زمان مظفرالدین شاه مرحوم رساله سیاسیه مرقوم شد و به خط مشکین قلم در هندوستان طبع گشت و در جمیع ایران منتشر شد و وضع و شریف بر مضامین آن مطلع شدند خلاصه آن این است که مداخله علما در امور سیاسیه منتج مضرات کلیه می‌گردد در هر عهد و عصر که مداخله نمودند ایران را ویران کردند نظیر ایام شاه سلطان حسین که ایران را ذلیل

افغان نمودند و سلطنت کیان را بنیاد برانداختند و همچنین در زمان فتحعلی شاه که فتوی به محاربه و مجاهده با روس دادند و جمیع علما خود به جهاد رفتند و عاقبت فرار اختیار فرمودند و قس علی ذلک شاعر عرب می‌گوید:

إذا كان الغراب و لیل قوم فیهد بهم الی جیف البراری.

چون آن رساله در نجف میان اسباب آقا میرزا اسدالله و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی بود به دست بی‌فکران افتاد این را از برای ما اعظم گناه شمردند خلاصه در آن رساله منصوص بود که حال اگر باز علما مداخله در امور سیاسیه نمایند نتایج مضره خواهد بخشید. باری شما آن رساله را به دست آرید و بخوانید به آن صراحت عبارت انذار و نصیحت شد ولکن گوشها کَر بود و چشم‌ها کور لهذا منتهی به این حال شد. حال شما باید مشغول به انتشار نفحات الله و بیان آیات بیانات باشید و در ترقیات ماده و معنویه ایران بکوشید تا این بنیه به تحلیل رفته قوت گیرد ولی در امور سیاسیه مداخله ننمائید این است تکلیف جمیع احبا ملاحظه کنید که جمیع وقایع از پیش خبر داده شده است با وجود این ایرانیان متنبه و بیدار نمی‌شوند. باری امید به الطاف الهی است و همت یاران ربانی. خبر تعمیر مراقد یاران الهی سبب سرور روحانی شد و علیک البهاء الابهی.

ع ع

بهار آمد

مولوی جلال الدین

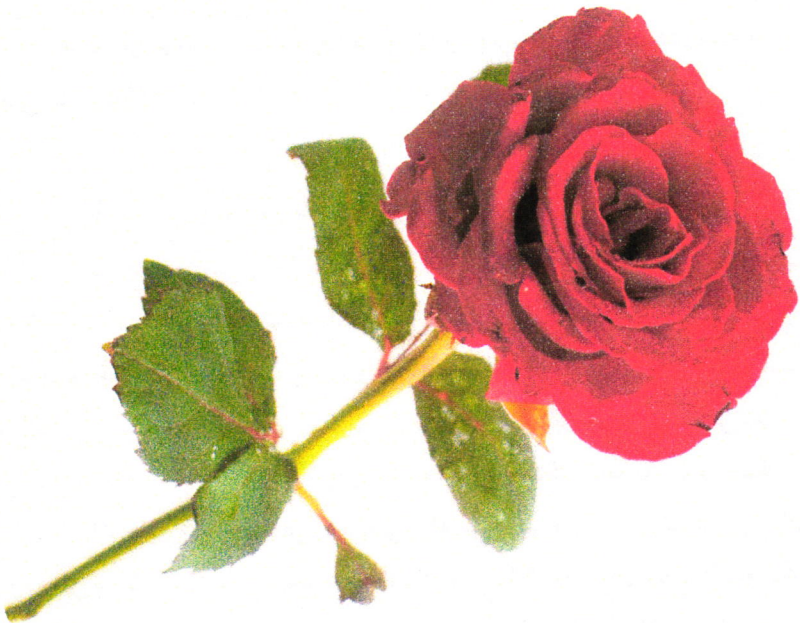
بهار آمد، بهار آمد، بهار مشکبار آمد
 نگار آمد، نگار آمد، نگار بردبار آمد
 صبح آمد، صبح آمد، صبح روح و روح آمد
 خرامان ساقی مهر و به ایثار عقار آمد
 صفا آمد، صفا آمد، که سنگ و ریگ روشن شد
 شفا آمد، شفا آمد، شفای هر نزار آمد
 حبیب آمد، حبیب آمد به دلداری مشتاقان
 طیب آمد، طیب آمد، طیب هوشیار آمد
 سماع آمد، سماع آمد، سماع بی صداع آمد
 وصال آمد، وصال آمد، وصال پایدار آمد
 ربیع آمد، ربیع آمد، ربیع پس بدیع آمد
 شقایق‌ها و ریحان‌ها و لاله خوش عذار آمد
 کسی آمد، کسی آمد که ناکس زو کسی گردد
 مهی آمد، مهی آمد که دفع هر غبار آمد
 بهار آمد، بهار آمد، بهار خوش عذار آمد
 خوش و سرسبز شد عالم اوان لاله‌زار آمد

ز سوسن بشنو ای ریحان که سوسن صد زبان دارد
 به دشت و آب و گل بنگر که پُر نقش و نگار آمد
 گل از نسرين همی پرسد که چون بودی در این غربت
 همی گوید خوشم زیرا خوشی‌ها زان دیار آمد
 بنفشه پیش نیلوفر در آمد که مبارک باد
 که زردی رفت و خشکی رفت عمر پایدار آمد
 سمن با سرو می گوید که مستانه همی رقصی
 به گوشش سرو می گوید که یار بردبار آمد
 همی زد چشمک آن نرگس به سوی گل که خندانی
 بدو گفتا که خندانم که یار اندر کنار آمد
 صنوبر گفت راه سخت آسان شد به فضل حق
 که هر برگی به ره بردی چو تیغ آبدار آمد



و جعلنا النیروز عیداً لکم

رسیدن موبک خجسته دو عید صیام و نوروز را مغتنم شمرده
 از آستان جمال اقدس ابھی و دعای بیت العدل اعظم آرزو
 داریم که برای جهانیان بخصوص بهائیان جهان تندرستی،
 آرامش و امنیت و صلح و صفا را به ارمغان آورد.



نوروز

دکتر طلعت بصاری (قبله)

ادامه مطالب پیشین

سبز کردن سبزه:

یکی از زیباترین پیش‌آمدهای نوروز، سبز کردن دانه‌هایی است که برای خوراک انسان و حیوانات اهلی مصرف می‌شود، مانند: گندم، جو، نخود، ماش، لوبیا و غیره، یعنی در حقیقت هفت نوع رستنی سودمند.

رفت و روب و پاکیزگی:

پیش از نوروز، خانه‌داران به رفت و روب و پاکیزه کردن کاشانه و خانه خویش می‌پرداختند که علت آن نوشته شده است.

آتش افروزی - چهارشنبه سوری:

استفاده از آتش و حفظ و بزرگداشت آن یکی از ویژگی‌های دیرپس ایرانیان است. با غروب خورشید آخرین روز سال، ایرانیان به آتش‌افروزی در کوچه‌ها و خیابان‌ها و پشت بام‌ها و حیاط خانه‌های خود می‌پرداختند آنسان که اگر کسی از بیرون شهر به درون می‌آمد، شهر را یکپارچه روشن می‌دید و البته سعی بر این بود که آتش شب نوروز تا بامدادان و هنگام تحویل سال حفظ گردد. و اما چهارشنبه سوری، همانطور که می‌دانیم در ایران باستان، ایرانیان هفته و روزهایی به نام شنبه و یکشنبه ... نداشتند تا چهارشنبه پایان سال داشته باشد. در آن زمان‌ها هر ماه سی روز بود و هر روز هم برای خود نامی داشت، بنابراین روشن

است که اختصاص چهارشنبه آخر سال به مراسم چهارشنبه سوری متداول، مربوط به بعد از اسلام است. یعنی پس از این که حکیم عمر خیّام سال شمسی را ترتیب داد، آنوقت مقرر شد که شب پیش از چهارشنبه آخر سال جشن گرفته شود. در سه‌شنبه شب آخر سال بوته‌های خشک را به فاصله سه متر و ۷ نقطه در یک خط قرار داده آن را آتش می‌زنند و روی آن می‌پرند و می‌گویند (زردی من از تو، و سرخی تو از من) و بعد خاکستر این بوته‌ها را به آب می‌دهند. این آتش افروزی به معنی جنگ میان نور و ظلمت است و زردی را نماینده کارهای بد می‌دانند که به آتش سپرده می‌شود و سرخی نشانه کارهای خوب که از آتش گرفته می‌شود.

از کارهای دیگری که در این شب انجام می‌یابد، پوشیدن لباس‌های گوناگون که به پنهان کردن سر و صورت و رنگ کردن آن همراه است، می‌باشد. حتی پسران روسری بزرگ یا چادر بر سر می‌اندازند و به در خانه‌ها می‌روند و با زدن قاشق به کاسه یا ظرف مسی، صاحبخانه را به دم در می‌کشاند و صاحبخانه در ظرف آن‌ها میوه، شیرینی، آجیل مخصوص شب چهارشنبه سوری (آجیل شیرین) و گاه هم سکه می‌ریزند (این قسمت شبیه به هالوین امریکا است). فال گوشی هم یکی از رسم‌های چهارشنبه سوری است که افراد، بخصوص دختران جوان، سر گذرها، در محل عبور عمومی، حتی کنار پنجره‌ها می‌ایستند و نیت می‌کنند و اولین جمله‌هایی که از دهان مردم ناخودآگاه خارج می‌شود، آن را جواب نیت خود می‌دانند. دور هم نشستن خانواده‌ها و دوستانشان و شبی را به شادی و سرور گذراندن و فال حافظ گرفتن، از ویژگی‌های این شب است.

هفت سین:

هفت سین یا هفت شین یا هفت چین: داستانش از این قرار است. بعضی نوشته‌اند: در روزگارهای خیلی گذشته هفت سین را پر از انواع خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها مثل شیر و شربت، میوه‌ها، سبزی‌ها از دانه‌های مانند گندم و عدس و

غیره، تخم مرغ‌های رنگارنگ و بطور کلی چیزهایی که برای تندرستی و دوام زندگی مؤثر بود ترتیب می‌دادند. بعضی می‌گویند در اصل هفت شین بوده که یکی از آن‌ها شراب بوده است و چون شراب در اسلام حرام بوده، از بعد از اسلام هفت شین به هفت سین تبدیل شده. برخی می‌گویند که هفت چین بوده یعنی هفت نوع حبوبات را در هفت ظرف سبز می‌کردند و حبوباتی که کاشته و درو و خرمن می‌شد و آذوقه انسان و حیوانات اهلی از آن فراهم می‌شد و آن‌ها را نشانه فراوانی روزی می‌دانستند و نیز گفته‌اند که این هفت، نشانه هفت فرشته مورد اعتقاد زردشتیان است که هریک نشانه یکی از چیزهایی که موجب ادامه حیات است می‌باشد. به هر صورت فعلاً هفت سین معمول است که عبارت است از هفت چیز که با حرف سین شروع می‌شود:

- ۱ - سیب: نشانه سرخی و تندرستی و عطر طبیعت.
- ۲ - سمنو: نشانه تولد و وفای به عهد و مظهر آرزو.
- ۳ - سنجد: از تیره زیتونیان احتمالاً نشانه صلح و دوستی.
- ۴ - سبزه: نشانه رشد و رویدن.
- ۵ - سرکه: چاشنی غذا و انواع ترشی مثل ترشی سیر - هفته بیجار و غیره که اشتها آور است و مایه تندرستی.
- ۶ - سیر: داروی تندرستی و رفع بلا.

غیر از هفت سین، کتاب مقدس هر ایرانی، گاه شاهنامه و حافظ، ماهی قرمز در کاسه‌ای پر از آب که در آن نارنجی قرار داده شده، اسپند (اسفند)، گل بیدمشک، سنبل، لاله، نرگس، آیین، شمع یا چراغ، نان و پنیر و سبزی خوردن، مستی برنج و گلاب نیز در سفره هفت سین قرار داده می‌شود.

حال همه چیز آماده برگزاری آیین ویژه نوروزی است. هنگام تحویل سال، اعضای خانواده در حالی که لباس نو پوشیده‌اند، همه گرد سفره می‌نشینند، و از آنجا که ایرانیان برای پدران و مادران و بزرگان خود پایگاه بلندی می‌شناسند،

آیین نوروزی را بزرگ خانواده آغاز می‌کند. یکی دیگر از برنامه‌های نوروزی پس از تحویل سال، گردش زیبای آئینه و ارمغان گلاب است. به این طریق که یکی از بانوان خانه آئینه را در دست چپ و تنگ بلورین گلاب را در دست راست می‌گیرد و در برابر یکایک حاضران می‌ایستد و شادباش می‌گوید. آنان پس از نگریستن در آئینه با گلاب معطر می‌شدند. پس از گردش آئینه و گلاب پاشی و صرف شیرینی، اعضای خانواده نزد بزرگ خانواده می‌روند و تبریک عید می‌گویند و عیدی دریافت می‌دارند. بعضی از خانواده‌ها هم هنگام گردش سال، شیر برنج می‌خورند. پلو سبزی و ماهی و کوکوی سبزی و نیز گاهی رشته پلو از غذاهای مخصوص شب عید نوروز است. ضمناً پیش از ورود هرکس دیگر به خانه، یکی از افراد خوشقدم منزل پس از تحویل سال از منزل خارج می‌شود و با سبزه داخل می‌گردد.

ادامه دارد

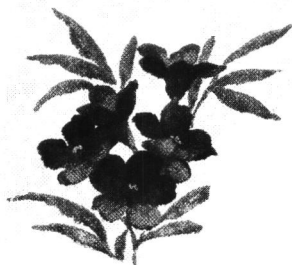


آقای مهندس علی اکبر شیبانی (معاش)^۱

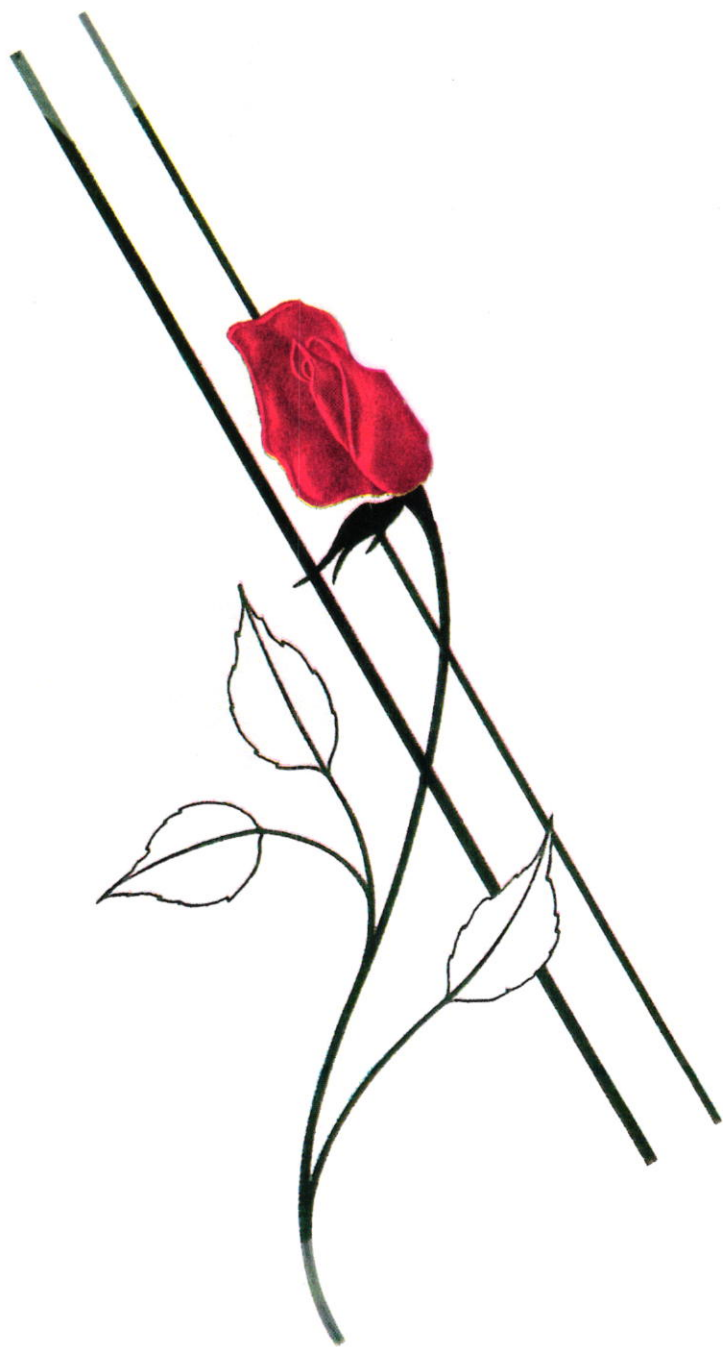
پیام صلح

پیام صلح به اغیار و دوستان که رساند
 که دیو فتنه ز عالم براند و برهاند
 فدای آن کلماتم که از پیام تو خوشتر
 کس این حدیث نگوید کس این سخن نتواند
 کس این سخن نتواند بدین بیان که تو گفتی
 کس این حدیث نگوید که سرّ عشق نداند
 ظلام جهل مبدّل شود به صبح حقیقت
 نسیم امر چو عطری از آن کلاله فشاند
 امید آنکه پیامت غبار کهنه بشوید
 رجای آنکه ندایت نهال صلح نشاند
 امید آنکه ز ماتم دلی بخون نشیند
 رجای آنکه سیه اشک کس برخ ندواند
 امید آنکه ز خون شهید لاله نروید
 رجای آنکه کسی جز سرود عشق نخواند
 برهنه کس به سیه چال ظلم و فتنه نخسبد
 قبای سرخ شهادت کسی به تن ندراند
 مزاج دهر تبه شد جمال اقدس ابھی
 کجاست تا که جهانی ز گمرهی برهاند

در این فضل که فتادم به هیچ سوی رهم نیست
 مگر که دست عنایت به گلشتم بکشاند
 اگر به دوره تکوین ملول ماندم و غمگین
 مرا به عصر طلایی هدایتش برساند
 چه غم مرا که یقین است آنکه خانه داد است
 مراد مردم مظلوم عاقبت بستاند
 اگر ز زمره اغیارم و به کعبه رهم نیست
 امید هست ز یاران کس این ترانه بخواند



۱ - ایشان ظاهراً تسجیل نبودند ولی از هر بهائی معتقدی، معتقدتر بودند و در مواقع لزوم از هر مدافعی جدی‌تر. روحش شاد.





حضرت بهاء‌الله جلّ جلاله می‌فرمایند:

هوالباقی

عید رضوانست و ربیع ظهور جمال رحمان مابین زمین و آسمان. در این
یوم بدیع ابواب جنان به امر حضرت سبحان بر وجوه اهل امکان مفتوح
گشته و نیسان رحمت رحمانی از سحاب مکرمت سبحانی بر مطالع و
مظاهر لایتناهی باریده.



.....

فِيَا مَرْحَبَا هَذَا عِيدُ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عَنِ أَفْقِ فَضْلِ مَنِيْعٍ

.....

فِيَا مَرْحَبَا هَذَا عِيدُ اللَّهِ قَدْ أَشْرَقَ عَنِ مَطْلَعِ قُدْسِ لَمِيْعٍ

عید اعظم رضوان سلطان اعیاد بر همهٔ اهل بها در جهان مبارک باد

امیدواریم میقات نجات جهان از بیدادگری، کینه، اختلاف، ستیزه‌جویی و آنچه موجب نفاق و اضطراب و نگرانی جهانیان است برسد و گیتی در پناه داد و انصاف و شفقت، آسایش و آرامش بیند و گلزار وحدت عالم انسانی چهره نماید و شکوفا گردد.



فيا مرحبا هذا عيدُ الله و قد ظهر بسُلطان عظيم هذا عيدُ فيه رفع القلم عن الأشياء بما ظهرت سُلطان القدم عن خلف حجاب الاسماء إذا يا أهل الإنشاء سُروراً في أنفسكم بما مرّت نسائم الغفران على هياكل الاكوان و نفخ روح الحيوان في العالمين.

سلطان اعياد عید اعظم رضوان را که ورودش روح جدیدی به عالم امکان دمید به همه عاشقان روی جانان تبریک می‌گوییم و امیدواریم آنچه وعده فرمود هرچه زودتر تحقق پذیرد و جهان و جهانیان بیمار با شناخت پزشکی دانا و به کار بردن داروی درمان‌بخش او آسایش و آرامش و امنیت یابند و وحدت عالم انسانی در پرتو عنایاتش چهره‌گشاید.

ایام تعطیلات امری در دوماههٔ مارچ و اپریل

اول فروردین	نوروز و عید صیام	۲۱ مارچ
اول اردیبهشت	عید اعظم رضوان	۲۱ مارچ
نهم اردیبهشت	نهم عید اعظم رضوان	۲۹ اپریل
دوازدهم اردیبهشت	دوازدهم عید اعظم رضوان	۲ می

اخلاق بهایی

جناب دکتر علی توانگر اعلی الله مقامه

محبت و مهربانی نسبت به عموم مردم

در ایام قبل محبت محدود در پیروان آن دین بوده و جامعیت نداشته که اهل عالم را فرا گیرد، اما در این ظهور اعظم این محدودیت برداشته شده و شامل عموم اهل عالم گشته است.

حضرت بهاء الله می فرمایند:

”طوبی از برای نفسی که در فراش تکیه نماید و قلبش به محبت اهل عالم منور باشد.“

و نیز می فرمایند:

”طوبی لمن یُحِبّ العالم خالصاً لوجه ربکم الکریم.“ (خوشا به حال آن که به خاطر خدا اهل عالم را دوست بدارد.“

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

”سیاست الهی مهربانی به جمیع بشر است بدون استثناء آن سیاست حقیقی است و این روش، شایان نفوس مقدّسه رحمانیه.“

و آزدن و رنجاندن نفوس شدیداً مذمت شده است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

”زُنهَار زُنهَار از این که قلبی را برنجانید، زُنهَار زُنهَار از این که با نفسی به

خلاف محبت حرکت و سلوک نمایند، زُنهَار زُنهَار از این که انسانی را مایوس کنید. هر نفسی حزن جانی و نومیدی دلی گردد در طبقات زمین مآوی

جوید بهتر از آنست که بر روی زمین سیر و حرکت نماید.“
حضرت عبدالبهاء درباره آنچه که احبای الهی باید به آن آراسته و متخلق گردند می‌فرمایند:

”احبای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ ودود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود. نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر و شجر ایجاد مشاهده کنند، همیشه به این فکر باشند که خیری به نفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودّت و اعانتی به نفسی نمایند. دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند، جمیع من علی الارض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمردند و به قیدی مقید نباشند، بلکه از هر بندی آزاد بگردند. الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را دُرّ عطا مبدول دارد. حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار ودود... خلق را به خدا بخوانید و نفوس را به روش و سلوک ملاء اعلی دعوت کنید، یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجاء و پناه شوید، فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا... هر نفسی از احبای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار، به هر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار، تا نور هدایت بتابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید، محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید. ای احبای الهی همّتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقایق اشیاء مشهود و عیان گردد.“

و قوله المتین:

”یاران باید با جمیع ملل بی‌نهایت مهربان باشند و دلسوز و غمخوار نوع انسان، ایرانیانی که در آن صفحات هستند هر قدر اجتناب کنند شما نزدیکی طلبید و هر قدر اذیت کنند شما محبت بنمائید و آنچه بد گویند شما ملاطفت فرمائید به هر وسیله که ممکن باشد نهایت دلجوئی را از آنها بنمائید، از سبّ و لعن و هتک منزجر نگردید بلکه مانند چشمه آب حیات منفرج شوید، باز محبت کنید، الفت نمائید.“

تأملی بر معنای بهائی بودن

سخنرانی ایادی امرالله، امه البهء روحیه خانم

هندوستان، ۱۹۶۴

کنفرانس تبلیغی تمام هندوستان، به همت محفل روحانی ملی،

با حضور ۵۰۰ نفر از احباء

ارسالی خانم دکتر زیبا یوسفزاده

چیزی به شما بگویم که تصوّر می‌کنم بد است، گو این که در این لحظه نمی‌توانم به مأخذ آن در آثار بهائی فکر کنم. بسیاری از ما مایلیم پندی به کسی بدهیم، اما مایل نیستیم که پندی دریافت کنیم و من فکر می‌کنم که این بد است. مایلیم سه چیزی را که در من رخ می‌دهد و حضرت بهاءالله می‌فرمایند بد است، ذکر کنم. یکی نوشیدن مشروب الکلی است که اکیداً ممنوع است، دوم استعمال مواد مخدر است که در امر بهائی مطلقاً حرام است، و سوم آن است که حضرت بهاءالله بدترین چیز در تمامی جهان می‌دانند و آن غیبت است. ایشان می‌فرمایند، "زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده."^{۱۰} این بیماری عمومی و مشترک نوع بشر است؛ یعنی بدگویی دیگران، سخن گفتن از عیوب و نقائص سایرین و گوش دادن به نقایص دیگران. هیکل مبارک می‌فرمایند که ما مردم را با شمشیر به سرعت می‌کُشیم اما زبان سبب هتک حیثیت انسان برای یک قرن می‌شود.^{۱۱}

^{۱۰} - ایقان، ص ۱۴۹

^{۱۱} - اشاره ایشان به دنباله بیان با برداشت شخصی خودشان است: "نار ظاهری اجساد را

مایلم در مورد غیبت توصیه‌ای به احبّاء بکنم: به خاطر داشته باشید که این کار در تعالیم حضرت بهاءالله ممنوع شده است؛ و اگر کسی نزد شما آید و بخواهد درباره‌ی عیوب دیگران سخنی بگوید، اول آن که اجازه ندهید به شما بگوید و سپس به او بگویید، "شما نباید این حرف‌ها را بزنید؛ من مایل نیستم این‌گونه سخنان را بشنوم. این کار در این دیانت ممنوع است."

شخص دیگری سئوالی به این مضمون مطرح کرده است: "وقتی در جهان این‌همه نابرابری وجود دارد، وقتی ما این‌همه با یکدیگر متفاوت هستیم، چگونه می‌توان به یکدیگر عشق ورزید؟"

ج - خوشبختانه یک بار از حضرت ولی امرالله شنیدم که به زیباترین وجه و لحن درباره‌ی این موضوع با یکی از زائرین صحبت می‌فرمودند. ای کاش می‌توانستم یک صدم آنچه را که ایشان فرمودند و روحی را که در آن کلام موجود بود انتقال دهم. آن مرد می‌گفت از جامعه‌ی بهائی که در آن حضور دارد خیلی راضی و خشنود نیست، اما در جامعه‌ی بهائی که ابتدا به امر مبارک اقبال کرد خیلی خوشحال و خرسند بود. او می‌گفت، "آن‌ها را دوست ندارم و ابداً نمی‌بینم که وجه مشترکی با آن‌ها داشته باشم."

هیكل مبارک فرمودند، "این کاملاً طبیعی است. ما با یکدیگر بسیار متفاوتیم. چگونه می‌توانیم یکدیگر را دوست بداریم؟ همه ما نمی‌توانیم همیشه همه را دوست داشته باشیم؛ این کاملاً طبیعی است." بعد هیكل مبارک فرمودند، "فقط یک راه برای این کار وجود دارد و آن از طریق محبّه الله است."^{۱۲} بعد با

محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد؛ اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند.

^{۱۲} - مشابه این بیان حضرت عبداله‌بهاء است که می‌فرمایند، "هر وسیله و الفتی محدود است؛ اما الفتی که به واسطه‌ی محبّه الله حاصل می‌شود نامحدود است و ابدی." (بدایع الآثار، ج ۱، ص

تمثیلی ادامه دادند، "فرزندان اگر پدر خود را دوست داشته باشند - اگرچه غالباً با برادران و خواهران توافق ندارند، دارای حُلق و خوی متفاوت هستند و یکدیگر را دوست ندارند و با هم برخورد دارند - اما چون پدرشان را دوست دارند و می دانند که پدرشان به هریک از آنها عشق می ورزد، به علت این محبت پدر به برادران و خواهران خود عشق می ورزند. ما به خاطر حضرت بهاءالله می توانیم به یکدیگر عشق بورزیم و محبت واقعی به هم داشته باشیم؛ این به میزان محبت ما به حضرت بهاءالله بستگی دارد."

من آدم ساده‌ای هستم و گاهی اوقات با بیان آنچه که برایم رخ داده بهتر می توانم بعضی مطالب را توضیح دهم و مایلم یکی از تجربیاتی را که از زمان ورود به هندوستان داشته‌ام برای شما بیان کنم. این تجربه برای من درسی به همراه داشت و به این موضوع هم مربوط می‌شود. من عاشق حضرت بهاءالله هستم، اگرچه ارزشش را ندارم اما این محبت را دارم و صادقانه می‌توانم بگویم که به سایر بهائیان نیز عشق می‌ورزم.

اما، در مقطعی از این سفر متوجه شدم که در اثر نگرش و طرز تلقی یکی از احباء در یکی از نقاطی که رفتیم - و به خاطر داشته باشید که به صدها نقطه رفته‌ام، بنابراین هیچ کدام از شما نمی‌دانید کدام نقطه را می‌گیریم - بله، در اثر نگرش و برخورد یکی از احباء واقعاً نزدیک بود منفجر شوم. آن شب به اطراق رفتم و گفتم، "من واقعاً نمی‌توانم این فرد بهائی را تحمل کنم، خیلی وحشتناک است." باید اضافه کنم که دلیل خیلی خوبی برای این احساسم داشتم، و یکی از سخت‌ترین نبردهای درونی را در طی سال‌های زیاد با خودم داشتم. مُدام، درست مثل هر فرد دیگری، آنچه را که این شخص گفته بود و آنچه را که انجام داده بود به خاطر می‌آوردم، این یادآوری قلبم را به درد می‌آورد و مرا خشمگین می‌ساخت.

با خود گفتم، "این ابدأ خوب نیست؛ اولاً که این فرد بهائی خوبی است؛ از آن گذشته به امر مبارک عشق می‌ورزد و به آن خدمت می‌کند؛ اهمیت ندارد

که با تو یا این و آن چه رفتاری داشته یا چه گفته و چه کاری کرده. او بهائی خوبی است و عاشق حضرت بهاء‌الله است.“ و با خود گفتم، ”هدف کلیّ تعالیم حضرت بهاء‌الله ایجاد محبت و وحدت است و اگر نمی‌توانی قلبت را به اندازه کافی بگشائی که این فرد بهائی را در آن جای دهی و او را، به خاطر محبت حضرت بهاء‌الله به او، و هم دین بودنش با تو، دوست بداری، پس صلح و مسالمت درون جامعه بهائی کجا رفته؟ وحدت ما کجا است؟“

به خشم آمدم و در بستر غلتیدم و گفتم، ”او را در قلبم نمی‌خواهم.“ اما این ابداً کار خوبی نبود. ملتمسانه گفتم، ”یا حضرت بهاء‌الله، لطفاً به من کمک کن؛ لطفاً، لطفاً، لطفاً. من حالا واقعاً نیاز به کمک دارم؛ لطفاً این احساس خشم را از دل من زائل کن. لطفاً کاری کن این فرد بهائی را آنطور که باید و شاید دوست بدارم. لطفاً کاری کن به کلیه اعضا این جامعه عشق بورزم؛ چون در غیر این صورت این وحدت بهائی دیگر شوخی است، مسخره است؛ ابداً قادر نخواهیم بود آن را در دنیا ایجاد کنیم.“

الحمدلله حضرت بهاء‌الله مساعدت فرمود و در این نبرد درونی بر خودم پیروز شدم. اما، دوستان عزیز، این یکی از سخت‌ترین و شدیدترین نبردهایی بود که در طول سالیان دراز به آن پرداخته‌ام و می‌دانم که الآن نسبت به قبل از آن رویداد، بهائی بهتری هستم و برای دفعه بعد که دچار امتحان شوم و به نبردی درونی پردازم قوی‌ترم. اما آنچه که مرا به چنین امر مهمی موفق ساخت دو چیز بود: محبت حضرت بهاء‌الله و دیگر دعا کردن به ساحت او که مرا قادر سازد بهائی خوبی باشم.

حال، به یک سؤال دیگری پردازیم که تصوّر می‌کنم پرسش بسیار بسیار جالبی است. کسی سؤال کرده، ”آیا می‌توانیم به سوی خداوند دعا کنیم؟ آیا باید به درگاه خدا دعا کنیم یا به ساحت حضرت بهاء‌الله؟“

ج - از حضرت ولیّ محبوب امرالله شنیدم که به این سؤال هم جواب دادند. ایشان فرمودند، ”می‌توانید به سوی خدا، حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء، من،

هرکسی، دعا کنید^{۱۳} اما مهم‌ترین نکته این است که هنگام دعا کردن باید دقیقاً بدانید که چه می‌کنید. ایشان فرمودند که اگر به سوی خدا دعا می‌کنید پس باید متوجه باشید که مخاطب شما ذات لایتناهی، خالق، قوه و رای کل عالم وجود است و باید آن تعلیم بهائی را درک کنید که به این ذات لایتناهی فراتر از کل عالم خلقت فقط از طریق مظهر ظهورش می‌توان رسید. در بسیاری از ادعیه و مناجات‌های بهائی، در واقع تمامی آن‌ها، عبارت، "ای خدای من"، "ای پروردگار من" وجود دارد. وقتی با ادعیه خداوند را خطاب می‌کنیم، باید تعالیم حضرت بهاء‌الله را به خاطر داشته باشیم که خداوند از طریق انبیاء بر ما نازل می‌شود و ما هیچ روش مستقیمی برای معرفت او نداریم زیرا ما ذاتاً و اساساً متفاوتیم.

وقتی به سوی حضرت بهاء‌الله دعا می‌کنیم، می‌توانیم ایشان را مخاطب قرار داده بگوییم، "یا بهاء‌الله"، و قلوب خود را بگشاییم و هرآنچه را که می‌خواهیم به ایشان بگوییم، اما در آن موقع نیز باید به خاطر داشته باشیم که ایشان مظهر ظهور کلی الهی برای این یوم هستند، و این که ایشان بابتی به عرفان الهی هستند که به روی این جهان مفتوح شده است. به عبارت دیگر، هنگام دعا به سوی حضرت بهاء‌الله باید تعالیم مبارکه را به خاطر داشته باشیم و بدانیم که حضرت بهاء‌الله کیست.

همین مطلب در مورد حضرت عبدالبهاء صادق است. می‌توانیم به سوی حضرت عبدالبهاء دعا کنیم و از ایشان بخواهیم به ما کمک کنند، یا هر آنچه را که مایلیم بگوییم به ایشان بگوییم، اما در این هنگام باید به خاطر داشته باشیم که ایشان پیامبر الهی نیستند، بلکه سرالله هستند؛ انسان کاملند؛ مرکز میثاقتد و ایشان را با آنچه که هستند مخاطب قرار دهیم.

می‌توانیم به سوی حضرت ولی امرالله دعا کنیم. می‌توانیم با ایشان راز و نیاز کرده بگوییم، "یا شوقی افندی، به ما کمک کن، شما ولی امر خداید؛ آیت

^{۱۳} - نگاه کنید به انوار هدایت، شماره‌های ۱۴۸۶ الی ۱۴۹۳، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲. توضیحات کافی

در ذیل این شماره‌ها آمده است. - م.

الهی بر وجه ارضید؛ مبین آیاتید؛ هادی و راهنمای مایید و حامی و ولی امر ما.“
ما باید ایشان را مطابق با تعالیم مبارکه بشناسیم و ایشان را در آن مقام مخاطب
قرار دهیم.

این در هر موردی صادق است. مثلاً، گاهی اوقات با مادرم راز و نیاز
می‌کنم و به دعا می‌پردازم. هر چه باشد روح مادر من وجود دارد و می‌توانم او را
صدا بزنم و بگویم، ”مادر، به من کمک کن. تو که زندگی مطلوبی را گذراندی و
با حُسن خاتمه صعود کردی، تو که به علّت رحمت الهی مقبول درگاه واقع
شدی، به فرزند خود کمک کن.

گاهی اوقات با مارتا روت راز و نیاز می‌کنم و گاهی با مادر حضرت
عبدالبهاء صحبت می‌کنم. شما مختارید با هرکسی که خواستید راز و نیاز کرده به
دعا و مناجات بپردازید؛ اما باید مفهوم صحیح را در نظر داشته باشید و الاً فقط با
تخیلات خود دعا می‌کنید. این تعالیم حضرت بهاء‌الله آنقدر کامل و آنقدر
روشنی‌بخش و آگاه‌کننده است که از شنیدن مطالب دربارهٔ آن‌ها و از مطالعهٔ
آن‌ها ابداً خسته نمی‌شویم.

فقط یک سؤال دیگر باقی مانده که به نظر می‌رسد توسط همان
شخصی مطرح شده دربارهٔ صحیح و غلط، فهرستی از کارهای خوب و بد،
پرسیده بود. او می‌گوید، ”اطمینان ندارم که آیا گوشت‌خواری کار درستی است یا
غلط؟“

ج - گوشت‌خواری موضوعی است که کاملاً جنبهٔ فردی دارد. باید به خاطر
داشته باشیم که درست همانطور که هندوها هزاران سال گوشت نخورده‌اند و این
عادت شما و باور دینی شما است، در سایر نقاط عالم هم افرادی هستند که
مجبور به خوردن گوشت شده‌اند چون تنها غذای موجود در کشورهای سردسیر
است. آن‌ها غذاهای گیاهی که شما دارید، نداشتند و هزاران سال است که
گوشت خورده‌اند و هیچ عیبی هم در آن ندیده‌اند. در امر بهائی حرمت غذایی

وجود ندارد.^{۱۴} هیچ اشارتی نشده که باید یا نباید حیوانات را بکشیم یا چه بخوریم و چه نخوریم.^{۱۵} ما مطلقاً آزادی عمل داریم. اما حضرت عبدالبهاء مطالبی فرموده‌اند که معتقد شده‌ایم تدریجاً تمام اهل عالم به گیاه‌خواری روی خواهند آورد. گیاه‌خواران زیادی در دنیا وجود دارند؛ بعضی از آن‌ها معتقدند که این روش برای سلامت آن‌ها بهتر است و بعضی دیگر بر این باورند که کشتن موجود زنده کار غلطی است. اما، در غرب بهائیان گیاه‌خوار زیادی داریم و آن‌ها مختارند. آن‌ها مایل نیستند گوشت بخورند؛ آن‌ها به اندازه شما هندوها که آزادند گوشت نخورند، مختارند آن طور عمل کنند.

^{۱۴} - البته مواردی ذکر شده است. فی‌المثل در رساله سؤال و جواب (سؤال ۲۴) درباره آیه "اذا رسلتم الجوارح" (بند ۶۰) کتاب اقدس سؤال شده در جواب فرموده‌اند که اگر حیوانی "با دام صید شود و تا وصول به آن مرده باشد، حرام است." حضرت عبدالبهاء نیز در جواب یکی از احباء می‌فرمایند: "لحومی که مطلوب و گوارا است، مأكول؛ لحوم مغفوره مبعوض. این را بیت عدل باید به موجب حکمت تعیین نماید و اگر چنانچه به طعام نباتی اکتفا شود البته به رحم و مروّت نزدیک‌تر است." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۶).

^{۱۵} - اگرچه حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند، "وقتی بیان جمال مبارک این بود که اگر کسی حیوانات ذبح نکند و به نباتات قناعت نماید البته بهتر است، ولی نهی نفرمودند." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۰۲) اما تأکید دارند که، "اگر انسان بتواند در غذا به نباتات قناعت کند بهتر است. زیرا خوراک انسان نبات است؛ ولی از کثرت عادات ممکن نیست مردم حیوانی نخورند." (همان، ص ۹۴). کشتن حیوانات را نیز منافی رحم و شفقت دانسته‌اند: "شفقت و مرحمت انسان خشنود از ذبح حیوان نیست؛ ولی نظر به رحمت و مروّت است نه حکم الهی. حکم الهی همان است که در کتاب منصوص است." (مجموع الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، ص ۹۱). این که می‌فرمایند حکم الهی منصوص کتاب است شاید اشاره به این بیان مبارک در لوح ملک پاریس خطاب به کشیش‌ها باشد که، "کُلُوا ما أحلّه الله و لاتجتنبوا اللّحوم؛ قد أذن الله لكم بأکلها..." (آثار نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۳).

تاریخ شکوه می کند

جناب دکتر علی مراد داودی اعلی الله مقامه

ارسالی خانم دکتر زیبا یوسف زاده

دنباله مطالب پیشین

و البته اگر این جمله در بدو مقال ذکر می شد به آسانی معلوم می گردید که تخصیص علاقه اهل بهاء به حکومت اسرائیل با استناد به چنین کلامی، ظلم فاحش است. پیوستگی امر بهائی به عکا و حیفا از آن روست که مرافد مطهره حضرت باب و حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در آن قرار دارد، و این حلقه از این زنجیر از قبیل حلقه دیگری است که نام آن مسجدالاقصی است و پیوند ناگسستنی اهل اسلام با شهر اورشلیم به شمار می آید. این ارتباط را شائبه سیاست نیست، چنان که همان شخص غیربهائی نیز در همین مقاله خود از قول حرم مبارک چنین آورده است: ”بهائیان ... از دخالت در امور سیاسیّه و دسته بندی های سیاسی قطعاً برکنارند.“

یا مثلاً می گوید: ”در حالی که در اغلب کشورهای اسلامی شعائر امر بهائی ممنوع اعلام گردیده، دولت اسرائیل همه گونه آزادی را به احتیای الهی ارزانی داشته حتی آن ها را از مالیات های گزاف معاف می کند.“ اما شاهدهی که برای اثبات این دعوی دارد، بیانی از حضرت شوقی ربّانی است به این مضمون: ”در ارض اقدس شعائر امریّه بی پرده و حجاب مجری گشت و تسجیل عقدنامه بهائی در دوائر حکومتی و معافیت مقامات (مقدّسه) و توابع آن از رسوم دولت از طرف اولیای امور تصویب گردید.“

این بیان مبارک چنان که در حاشیه‌همان صفحه از همان جزوه ذکر می‌شود، از توقيع مؤرخ نوروز سال ۱۰۱ معروف به لوح قرن اجتبای ایران است که سال نزول آن مطابق سال ۱۹۴۴ میلادی، یعنی چهار سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل بوده و تازه در ضمن آن اشاره به وقوع واقعه در زمان ماضی شده است. بنابراین باز باید گفت که کسی عنان قلم را رها کرده و دقت کلام را فرو گذاشته و معافیت مقامات متبرکه بهائی را از رسوم دولتی چندین سال نزدیک‌تر آورده است تا بتواند کسانی را که چنین کرده‌اند، اولیای امور دولت اسرائیل بنگارند و باز از این طریق بر تاریخ ستم روا دارد. باری این معافیت به شهادت مدرکی که مأخذ نقل قول است، در زمان حکومت فلسطین قبل از آن که دولت اسرائیل بر سر کار آید حاصل شده و از آن پس نیز دوام یافته است. و علی‌الاصول در همه جای جهان رسم جاری بر آن است که بقاع و معابد و اوقاف اهل ادیان و مخارجی را که بدان‌ها تعلق می‌گیرد از مالیات معاف دارند و این امر متعارف نباید تعجب کسانی را باعث آید، مگر در کجا رسم است که از مسجد و کلیسا و کنیسه و آتشکده یا از مقابر و بقاع و روضات و مشاهد مالیات بگیرند تا بتوان بر حکومت اسلامی فلسطین خرده گرفت که چرا مقامات متبرکه بهائی را از مالیات معاف ساخت و دولت تالی خود را نیز به ادامه این معافیت بر طبق رسم متداول وا داشت؟ و چون بنا بر اصول باشد، بهتر آن که به چند نکته دیگر در این مورد به مناسبت اشاره کنیم: علی‌الاصول پیشگوئی از حوادث آتیه در شأن علم غیبی است و مظاهر مقدسه به حکم وحی الهی از این قدرت برخوردارند که گاهی به اذن خدا پرده از روی اموری که در پس پرده قضااست به یکسو زنند. اگر کسی به سبب انکار وحی و نبوت و علم غیب و سایر معتقدات از این قبیل، منکر این قدرت باشد، باسی بر وی نیست و با او بحث دیگر باید کرد، ولیکن کسی که به نام دین سخن می‌گوید در امکان چنین امری بحثی ندارد و قدرت انبیا را به پیش‌گوئی از واقعه آتیه مسلم می‌شمارد، و البته چون آن واقعه پس از این نبوت وقوع یابد،

دلالت بر علم محیط آنان می‌کند و اخلاص اهل ایمان را افزون می‌سازد، و ضمناً امکان دارد که کسانی نیز در این میان انصاف را به کنار گذارند و به سوء تعبیر پردازند.

حضرت بهاءالله شکست ناپلئون سوّم را قبل از وقوع آن خبر داد. حضرت بهاءالله وقوع جنگ جهانی نخستین را نبوّت فرمود و ساحل رودخانه راین را در حدود چهل سال قبل از وقوع این جنگ، یک بار دیگر به خون آغشته دید. حضرت بهاءالله ناله برلین را پیش از آن که برحسب ظاهر برخیزد، حتّی در بجهوحه عزّت و جلال آن، به گوش جان شنید. حضرت بهاءالله انقلاب طهران و حکومت مردم را بر کشور ایران سال‌ها قبل از آن که واقع شود بیان داشت. حال اگر در این میان روی آوردن یهود به اراضی مقدّسه نیز به علم ازلی الهی معلوم بوده و از آن پس در صحنه زمان تحقّق یافته باشد، چه جای ایراد است؟ چرا باید ترک انصاف گفت، برای انکار چنین علمی خلط کلام کرد و راه ستم سپرد؟ هرگاه کسی اَلْعِیَاضُ بِاللّهِ جسارت را بدان پایه رساند که کلام خدای را، تعالی شأنه، در پیشگویی غلبه روم بر ایران در متن قرآن مجید و وعده نصرت به آن دولت را دلیل بر حمایت از سیاست امپراطوری روم در جزیره العرب بگیرد در حقّ او چه باید گفت؟ "خاکش بر دهان باد!" علی الاصول به حکم دیانت بهائی نمی‌توان ارتباط سیاسی خاصی با دولتی یا حزبی در یکی از ممالک یافت. "بهائیان به اوطان خود نیز تعلق و تمسّکی شدید دارند. و هر خیانتی را جز خیانت به وطن قابل تحمّل می‌شمارند. بهائیان به وحدت عالم انسان و لزوم استقرار صلح و سلام در بین ملل و دول و اقوام از صمیم فؤاد معتقدند. بهائیان به اطاعت دولت متبوعه خود در هر مملکت، در اموری که با حکم وجدان منافات نجوید، مأمورند، ولیکن هرگونه پیوندی را با هرگونه سیاستی گسسته و تنها به خدمات روحانی و اخلاقی و علمی و ادبی و عمرانی و زراعی و فتنی و اداری دل بسته‌اند، از این رو مناقشات اهل سیاست را در اراضی فلسطین و حول و حوش آن نیز مثل هرگونه جدالی در هر

زمانی و هر مکانی خارج از حیطة مداخله خود می‌شمارند و در این مورد هم مانند سایر موارد هر حکمی را به اقتضای مصلحت مملکت خود که تشخیص آن در هر زمان با حکومت متبوعه است، مطاع و محترم می‌شمارند و توجّه روحانی آنان به آن اراضی، تنها به سبب استقرار اجساد شریفه اولیای امر مبارک بهائی، به اراده دو دولت ایران و عثمانی، در عکا و حیفاست. "این مطلب را با نقل شاهدهی از یکی از توفیعات حضرت شوقی ربّانی، ولیّ امرالله که به اختصاص در این مورد خطاب به آقای امیل سندراستوم، رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد برای حل و فصل مسأله فلسطین در تاریخ سپتمبر ۱۹۴۷ صادر شده است می‌توان اثبات کرد. ترجمه قسمتی از این مکتوب چنین است: "خاک فلسطین محل استقرار عرش سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده... دیانت بهائی دیانتی است بکلی غیرسیاسی، و ما در کشمکش و منازعه سخت کنونی که درباره سرنوشت آینده ارض مقدّس و مردم آن جریان دارد از طرفی هیچ گونه مداخله و جانبداری نداشته و از طرف دیگر در نوع و چگونگی سیاست آینده این کشور نظر خاصّ و توصیه‌ای نداریم. مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شوون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است. چنان که عده زیادی از پیروان [آیین] ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه تعصّبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترک خود آنها و به صرفه و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم. اما در تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می‌شود مطلبی که برای ما اهمیّت دارد این است که هرکس حکومت حیفا و عکا را بدست می‌گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آئین جهانی قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار اداره امور بین‌المللی آن بوسیله این مرکز و همچنین حقّ بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبوره برای زیارت (با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت

دلالت بر علم محیط آنان می‌کند و اخلاص اهل ایمان را افزون می‌سازد، و ضمناً امکان دارد که کسانی نیز در این میان انصاف را به کنار گذارند و به سوء تعبیر پردازند.

حضرت بهاءالله شکست ناپلئون سوم را قبل از وقوع آن خبر داد. حضرت بهاءالله وقوع جنگ جهانی نخستین را نبوت فرمود و ساحل رودخانه راین را در حدود چهل سال قبل از وقوع این جنگ، یک بار دیگر به خون آغشته دید. حضرت بهاءالله ناله برلین را پیش از آن که برحسب ظاهر برخیزد، حتی در بجهوحه عزت و جلال آن، به گوش جان شنید. حضرت بهاءالله انقلاب طهران و حکومت مردم را بر کشور ایران سال‌ها قبل از آن که واقع شود بیان داشت. حال اگر در این میان روی آوردن یهود به اراضی مقدسه نیز به علم ازلی الهی معلوم بوده و از آن پس در صحنه زمان تحقق یافته باشد، چه جای ایراد است؟ چرا باید ترک انصاف گفت، برای انکار چنین علمی خلط کلام کرد و راه ستم سپرد؟ هرگاه کسی اَلْعِیَاضُ بِاللَّهِ جَسَارَت را بدان پایه رساند که کلام خدای را، تعالی شأنه، در پیشگویی غلبه روم بر ایران در متن قرآن مجید و وعده نصرت به آن دولت را دلیل بر حمایت از سیاست امپراطوری روم در جزیره العرب بگیرد در حق او چه باید گفت؟ "خاکش بر دهان باد!" علی الاصول به حکم دیانت بهائی نمی‌توان ارتباط سیاسی خاصی با دولتی یا حزبی در یکی از ممالک یافت. "بهائیان به اوطان خود نیز تعلق و تمسکی شدید دارند. و هر خیانتی را جز خیانت به وطن قابل تحمل می‌شمارند. بهائیان به وحدت عالم انسان و لزوم استقرار صلح و سلام در بین ملل و دول و اقوام از صمیم فؤاد معتقدند. بهائیان به اطاعت دولت متبوعه خود در هر مملکت، در اموری که با حکم وجدان منافات نجوید، مأمورند، ولیکن هرگونه پیوندی را با هرگونه سیاستی گسسته و تنها به خدمات روحانی و اخلاقی و علمی و ادبی و عمرانی و زراعی و فنی و اداری دل بسته‌اند، از این رو مناقشات اهل سیاست را در اراضی فلسطین و حول و حوش آن نیز مثل هرگونه جدالی در هر

زمانی و هر مکانی خارج از حیطة مداخله خود می‌شمارند و در این مورد هم مانند سایر موارد هر حکمی را به اقتضای مصلحت مملکت خود که تشخیص آن در هر زمان با حکومت متبوعه است، مطاع و محترم می‌شمارند و توجّه روحانی آنان به آن اراضی، تنها به سبب استقرار اجساد شریفه اولیای امر مبارک بهائی، به اراده دو دولت ایران و عثمانی، در عکا و حیفاست. "این مطلب را با نقل شاهدهی از یکی از توقیعات حضرت شوقی ربّانی، ولیّ امرالله که به اختصاص در این مورد خطاب به آقای امیل سندراستوم، رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد برای حل و فصل مسأله فلسطین در تاریخ سپتمبر ۱۹۴۷ صادر شده است می‌توان اثبات کرد. ترجمه قسمتی از این مکتوب چنین است: "خاک فلسطین محل استقرار عرش سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده... دیانت بهائی دیانتی است بکلی غیرسیاسی، و ما در کشمکش و منازعه سخت کنونی که درباره سرنوشت آینده ارض مقدّس و مردم آن جریان دارد از طرفی هیچ گونه مداخله و جانبداری نداشته و از طرف دیگر در نوع و چگونگی سیاست آینده این کشور نظر خاصّ و توصیه‌ای نداریم. مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شوون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است. چنان که عده زیادی از پیروان [آیین] ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه تعصّبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترک خود آنها و به صرفه و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم. اما در تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می‌شود مطلبی که برای ما اهمیّت دارد این است که هرکس حکومت حیفا و عکا را بدست می‌گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آئین جهانی قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار اداره امور بین‌المللی آن بوسیله این مرکز و همچنین حقّ بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبوره برای زیارت (با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت

بیت‌المقدس دارند) رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد.“
و علی‌الاصول رفتار بهائیان که بر طبق تعالیم اولیای دین خویش به اجتناب از مجادلات سیاسی، در عین تمسک به مصالح وطنی و نوعی از طریق تعلق روحانی و وجدانی، مکلف شده‌اند، چگونه جز این تواند بود؟ نصوص الواح و آثار در این باره بسیار است، و در این جا به قصد رعایت اختصار تنها به درج یک نمونه اکتفاء می‌توان کرد. حضرت ولی‌ام‌الله در توفیق مبارک خطاب به احبای ممالک متحده آمریکا و کانادا، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۳۲ مطلب اکیدی در این باره مرقوم می‌دارند که قسمتی از ترجمه آن چنین است: ”احبایا باید ... از منازعات و مجادلاتی که جزء لاینفک اهداف سیاستون است بپرهیزند ... چنین رویه‌ای به هیچ وجه به مفهوم بی‌اعتنائی نسبت به مصالح و اهداف ملی و متضمن عدم اطاعت از دولت‌های حاکم و رسمی نیست.“

ادامه دارد

قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه ۳۵ دلار آمریکایی و دیگر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است.
ابتدای هر سال میلادی، اشتراک تجدید می‌گردد.
تقاضای اشتراک و تغییر آدرس را به نشانی زیر بفرستید:

Mr. Soheil Roshan Zamir
1432 173 Rd
South West Lynnwood, WA 98037
U.S.A
SOHEILRZ@YAHOO.COM

ذکر فارقلیط در انجیل و ذکر احمد در قرآن

جناب دکتر گیو خاوری

نام احمد نام جمله انبیاست
چونکه صد آمد نود هم پیش ماست
"مولوی"

در سفینه عرفان دفتر چهاردهم، زیر عنوان "اسرار و رموز حروف مقطعه قرآن در تفسیر حضرت بهاءالله" به قلم سرکار خانم مهرنوش فیروزآبادی آمده است: "در رابطه با وجه تسمیه حضرت محمد به احمد باید متذکر شد که این نام برگرفته از قول حضرت عیسی در قرآن است که می‌فرماید من بشارت دهنده به کسی هستم که بعد از من می‌آید و نامش احمد است ... (سوره صفّ آیه ۶) از آن‌جا که این بیان در انجیل ذکر نشده است، در مورد صحت این بیان بین مسلمین و مسیحیان اختلاف نظر وجود دارد. جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات خود این مسئله را این‌گونه شرح می‌دهند "این آیه مبارکه منزله از اموراتی است که حق تعالی شأنه به رسول خود اخبار فرموده و این‌که در انجیل نیست این دلیل عدم تکلم حضرت مسیح به مفاد آیه مذکوره نبوده و نیست، بلکه اناجیل اربعه بعد از آن حضرت نوشته شده و یوحنا و لوقا و مرقس و متی، این چهار نفر بعد از مسیح بیانی که از آن حضرت در نظرشان بود نوشتند ... بسیار بیانات از آن حضرت است که از نظر محو شده و بسیار بیانات فرمودند که هیچیک از نفوس مذکوره اصغاء ننمودند (محاضرات، ج ۲، ص ۳۷۶).

البته لازم به ذکر است که در باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ از اصل انجیل یوحنا که به زبان سریانی نوشته شده، از نام آن کسی که حضرت مسیح به آمدن او بشارت

داده با لفظ "فارقلیط" تعبیر شده است. فارقلیط لغتی سریانی است که اهل سوریه با آن سخن می‌گفتند. دانشمندان اسلامی و مفسران انجیل اتفاق نظر دارند که این لفظ معرب لفظی یونانی است که انجیل یوحنا به آن زبان نوشته شده است ولی در این که ریشه اصلی این لفظ در لغت یونانی چه بوده اختلاف نظر دارند. مفسران مسیحی آن را برگرفته از کلمه "پاراکتوس" به معنای تسلی دهنده و حامی می‌دانند و نام روح القدس را برای آن برگزیدند و مفسران اسلامی معتقدند که از ریشه "پیرکلیتوس" به معنای بسیار ستوده شده گرفته شده است.

ناصر مکارم شیرازی به نقل از دایره المعارف بزرگ فرانسه، ج ۲۳، ص ۴۱۷۴ در این باره می‌نویسد:

"محمد مؤسس دین اسلام و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. کلمه "محمد" به معنای بسیار حمد شده است و از ریشه حمد که به معنای تجلیل و تمجید است مشتق گردیده و بر اثر تصادف عجیب، نام دیگری که آن هم از ریشه حمد است و مترادف لفظ محمد می‌باشد، یعنی احمد ذکر شده که احتمال قوی می‌رود مسیحیان عربستان آن لفظ را بجای "فارقلیط، بکار می‌بردند. احمد یعنی بسیار ستوده شده و بسیار مجلل ترجمه لفظ (پیرکلیتوس) است که اشتباهاً لفظ (پاراکتوس) را جای آن گذارند، به این ترتیب نویسندگان مذهبی مسلمان مکرر گوشزد کرده‌اند که مراد از این لفظ بشارت به ظهور پیامبر اسلام است. قرآن مجید نیز آشکارا در آیه شگفت‌انگیز سوره صف به این موضوع اشاره می‌کند" تفسیر نمونه ص ۷۶" (سفینه عرفان دفتر ۱۴، صص ۷۱ - ۷۰)

درباره این مطلب در کتاب "محمد (ص) در تورات و انجیل" (۱) زیر عنوان "فارقلیط روح القدس نیست" آمده است: [... اکنون می‌توانیم آن (فارقلیط) معروف انجیل چهارم را مورد بررسی و بحث قرار دهیم ... حضرت عیسی (ع) انجیل را که به معنای (مژده و بشارت آمدن به ملکوت خدا) و (فریقلیط)^x بود به

^x - در حاشیه این صفحه (۲۱۹) مترجم می‌نویسد که مؤلف ضمن همین بحث تفاوت کلمه فارقلیط Paraclete و فریقلیط Periclyte و Periclyte و Pereiklios و

پیروان خود ضمن تعالیم شفاهی در مواعظ عمومی - و نه در روی کاغذ - ابلاغ کرد ... و از آن زمان به بعد دیگر عیسی (ع) یک پیامبر نبود بلکه او به کلمه تبدیل شده بود، البته کلمه خدا. او دیگر منادی فارقلیط و پیامبر قبل از او نبود بلکه به خداوند فارقلیط و پدیده‌ای والاتر از او تغییر وضع داده بود ... درباره کلمه^{*}، پیشگویی جدید درباره فریقلیئس، سخنان مبهم و توضیح ناپذیر منتسب به عیسی (ع) پیرامون گوشت و خون خودش و یک سلسله معجزات و حوادث، گفتارها و تمائیل که فقط در انجیل چهارم (انجیل یوحنا) درج گردیده و در هیچیک از اناجیل ثلاثه دیگر به تحریر درنیامده بود، از لحاظ اکثریت عیسویان که ۲۲۰ سال بدون در دست داشتن چنین انجیلی روزگار گذرانده بودند، کاملاً تازگی و غرابت داشت.

این انجیل چهارم نیز به زبان یونانی نوشته شده بود و مانند دیگر کتب عهد جدید به زبان آرامی یعنی زبان مادری حضرت عیسی (ع) و حواریون او نبود... آن نام یا کلمه ای که عیسی (ع) در زبان مادری اش برای بیان مسمی یا مدلولی بکار برد که در انجیل چهارم به **Araclete** تبدیل شده در تمام نسخه‌های بعدی به زبان‌های مختلف به تسلی‌دهنده ترجمه گردیده چه بوده است؟ ... مؤلف این کتاب - هر که هست - ظاهراً با مکتب فلسفی فیلون (Philon) دانشمند و فیلسوف معروف یهودی که به مکتب **Logos** (کلمه) شهرت دارد آشنائی نزدیک داشته است ... بنابراین ریشه مکتب کلمه را باید در فلسفه فقهی فیلون جستجو کرد و یوحنا ی حواری - یا نویسنده انجیل چهارم، هر که بود - صرفاً تئوری (مثلاً) را که نخست از مغز متفکر افلاطون بیرون جهیده بود جزمیت بخشید و آن را

چند شکل دیگر همه صورت‌های مختلف تحریر این کلمه توسط فرنگی‌ها را روشن خواهد کرد، چنان که ملاحظه می‌شود تمام این اسامی با پیشوند PERI آغاز می‌شود بنابراین با واژه Paraclete تفاوت دارد. - م.

* - اشاره به آیه اول باب اول انجیل یوحناست که می‌فرماید: در ابتدا کلمه بود کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود همان در ابتدا نزد خدا بود.

بصورت حکم لایتغیر خداوند درآورد ... ولی اسمی که بصورت (فارقلیط) از قول حضرت عیسی (ع) ذکر شده بر شخص معینی دلالت دارد ... درک شخصی من - از طریق مطالعه و تحقیق و گمان آگاهانه - آن است - که این کلمه مسلماً به نحوی خلاصه و باقیماندهٔ پسر انسان یعنی همان برناشای مذکور در رؤیای دانیال نبی است که در انجیل یوحنا به فارقلیط تبدیل شده که همان فریقلیط یعنی احمد است ... باید دانست که **Paraclete** (فارقلیط) اصلاً به معنای شفیع و تسلی دهنده نیست و در حقیقت این کلمهٔ ساختگی در زبان یونانی وجود ندارد. از طرف دیگر هرکس که اندکی یونانی بداند خواهد گفت که واژهٔ یونانی معادل تسلی دهنده و شفیع **Parakalon** پَرَکالون است ... ولی پاراکلیت این معنی را ندارد ... و این پاراکلیت را اختراع کردند تا پریکلیت یعنی احمد را از انظار مخفی کنند ...

و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من رسول خدا هستم که نزد شما فرستاده شده‌ام تا حقانیت شریعت تورات را که مقابل من است تأیید کنم و به شما بشارت دهم که بعد از من رسولی خواهد آمد که اسمش احمد است (قرآن کریم، ص ۶۱، آیه ۶)

”و من از پدر خواهم خواست و او فریقلیط دیگری به شما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند.“ (انجیل یوحنا، باب ۱۴، بند ۱۶)

در این گفتار منتسب به عیسی (ع) در انجیل چهارم، نوعی عدم تجانس انشائی وجود دارد زیرا چنین می‌نماید که گوئی تاکنون چندین فریقلیط آمده‌اند و رفته‌اند و حالا یک (فریقلیط دیگر) فقط به تقاضای عیسی (ع) داده خواهد شد ... (فریقلیط لغتی است که پس از تغییر صورت در اناجیل مختلف به معانی: تسلی دهنده، شفیع، مدافع، حامی و ... ترجمه شده است؛ نویسنده صورت اصلی کلمه یعنی **Periklyte** را بکار می‌برد تا بتواند درباره آن بحث کند. - م.) به نقل از فصل ۱۹ زیر عنوان فارقلیط روح القدس نیست“ و فصل ۲۰ فارقلیط یعنی احمد تألیف پروفیسور عبدالاحد داود ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین نشر نو تهران ۱۳۶۱، پروفیسور عبدالاحد داود بشرحی که تحت عنوان زندگی نامه وی در کتاب آمده است عالیجناب داود بنیامین کلدانی نام داشت و اسقف کلیسای کاتولیک رُم در

میان فرقه عیسویان کلدانی متحده بود که در سال ۱۸۶۷ در ارومیه (ایران) متولد شد و پس از تشرف به دین اسلام نام عبدالاحد داود را برگزید و تحریرات وی در دو فصل ۱۹ و ۲۰ مفصل است که مختصری از آن‌ها در این مقاله نقل شد.

باید دانست که بشارت به ظهور حضرت محمد منحصر به باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ انجیل یوحنا نیست بلکه چنان که در مفاوضات مبارکه باید دید، حضرت عبدالبهاء در تفسیر باب یازدهم و دوازدهم از مکاشفات یوحنا بشارت به ظهور حضرت محمد و حضرت علی و ائمه اطهار را احراز می‌فرمایند که مؤلف کتاب محمد (ص) در تورات و انجیل می‌توانست بدون ابتلاء به مشکل فارقلیط بدان رجوع نماید، با توجه به این که در زندگی نامه وی آمده است که تا شروع جنگ دوم جهانی در قید حیات بوده است و مفاوضات به زبان‌هایی که او می‌دانست وجود داشت، اما بیانات حضرت عبدالبهاء درباره بشارت به ظهور حضرت محمد و دیگر شخصیت‌های بعد از ایشان در مکاشفات یوحنا باب یازدهم و دوازدهم چنین است: "... و این شریعت جسمانی که تعبیر به شهر مقدس فرموده که هزار و دویست و شصت سال پایمال می‌شود (و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند) مقصود از این دو شاهد حضرت محمد رسول الله و جناب علی بن ابی طالب است در قرآن مذکور است که خدا به محمد رسول الله خطاب می‌فرماید (اَنَا جَعَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا) یعنی ترا شاهد و تبشیر دهنده و تخویف دهنده از قهر خدا قرار دادیم ... و این دو شاهد احکام شان هزار و دویست و شصت روز که هر روز عبارت از یک سال است جاریست ... و در فصل دوازدهم از رؤیای یوحنا مذکور است که می‌فرماید (علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بر دارد و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است) این زن آن شریعه الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زیر قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شریعت است زیرا علامت دولت فرس آفتاب است و علامت دولت عثمانی هلال است ... و بعد می‌فرماید بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند ... و بعد می‌فرماید (و آبستن

بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد برمی‌آورد) یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد تا ولد کامل از این شریعت حاصل گردد، یعنی ظهور بعد و موعود که ولد کامل است در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود از این ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی‌الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود ... (و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک از درهای بزرگ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دُمش ستارگان آسمان را کشیده بر زمین ریخت) آن ازدها بنی‌امیه است که مستولی بر شریعت محمدیه شدند و هفت سر و هفت افسر عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنوامیه بر آن استیلا یافتند مملکت روم که در بریه الشام بود، مملکت فرس، مملکت عرب و مملکت مصر، مملکت افریقا یعنی تونس و جزائر و مراکش، مملکت اندلس که الان اسپانیا است، مملکت ترک ماوراءالنهر، بنوامیه بر این ممالک استیلا یافتند و ده شاخ که عبارت از ده اسم از ملوک بنی‌امیه است که بدون تکرار ده پادشاهند ... اوّل ابی سفیان است و آخر مروان زیرا اسماء بعضی شان تکرّر یافت من جمله دو معاویه و سه یزیدند و دو مروان، این‌ها مکرّر شده‌اند چون من دون تکرار اسماء حساب شود ده می‌شود و این بنوامیه که بدایت‌شان ابوسفیان است که وقتی امیر مکه بوده و سرسلسله امویان است و آخرشان مروان، ثلث نفوس مقدسه مبارکه را از سلاله طاهره که ستارگان آسمان بودند محو کردند ...“ (۲)

توضیحات

(۱) کتاب محمد (ص) در تورات و انجیل تألیف پروفیسور عبدالاحد داود سابقاً عالیجناب داود بنیامین کلدانی اسقف کلیسای رُم در میان فرقه عیسویان کلدانی متحدہ **Uniate Chalden Sect** ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، چاپ نشر نو، تهران . ۱۳۶۱

(۲) مذاوضات چاپ مؤسسه مطبوعات ملی بهائیان پاکستان.

نفع جامعه

عطاءالله ستوده نیا

اندیشه گیج گشت و سپس گم شد
 در سینه‌های تک تک مردم شد
 در گوش قفس چه نواخوانی است
 در چاه نفس بسته و زندانی است
 ویران نمود خانه آزادی
 چیزی بجا نماند از آبادی
 از روزگار و مردم امروزی
 هرگز وفا نکرد به پیروزی
 جایی برای صلح و محبت نیست
 جز سرشکستگی و مشقت نیست
 در لابلای خاطره پنهان است
 کز خواندندش زمانه پشیمان است
 در سوگ دختران بلا دیده
 در گور زنده زنده پلا سیده
 از نفرت و خشونت اجدادی
 در این زمان و در این وادی
 زآثار باستانی ایرانی
 بنهاده است روی به ویرانی
 رو در نقاب تیره نهان کردند

در کوجه‌های تنگ تعصب‌ها
 دل‌ها مثال کلبه متروکه
 مرغان خوش‌نوی غزل‌خوان را
 بدبخت‌تر کسی که بدست خویش
 تا گردباد جهل وزیدن کرد
 سیل خرافه چون به خروش آمد
 پیری عصازنان گله‌ها می‌کرد
 می‌گفت آنچه طالب آن بودیم
 در عرصه تعصب و نفرت‌ها
 در این محیط زندگی انسان
 مردان سربلند خداجو را
 افسانه‌های عهد قبایل‌ها
 از ناله‌های سوز دل زن‌ها
 در خانواده‌های پدر سالار
 از دشمنی میان عموزاده
 کز نو خدا نکرده شود ظاهر
 چیزی نمانده دگر بر جای
 یا اندکی اگر که بپا مانده است
 مردان مجری قانون هم

یا شرم از امام زمان کردند
از چاه تیره اسب برون تازد
نهری روان به جوی ز خون سازد
این آرزوی مردم نادان است
بر جای صلح و رحمت و احسانست
این مردمان جاهل مجنون را
مظلوم‌های خسته دلخون را
پاک از ریا و دور ز خودخواهی
با فکر خیرخواهی و آگاهی

آیا خجل ز مردم محرومند؟
شد آرزوی خلق که آن مُنجی
شمشیر برکشیده به روی خلق
این نیست عدل و داد خداوندی
گُشتار و جنگ و نفرت و ویرانی
یارب به راه راست هدایت کن
از بند رنج و غُصه رهایی بخش
عقلی سلیم بخش ودلی پُر مهر
تافع کلّ جامعه دریابند

دانستنیها:

تا چند سال پیش همه تصوّر می کردند که باطری (پیل) را نخستین بار گالوانی ایتالیایی در سال ۱۷۸۶ میلادی اختراع کرده است. ولی با کاوش‌ها و تحقیقاتی که به عمل آمده، معلوم شده است که ۱۸۰۰ سال پیش از وی، ایرانیان دوره اشکانی نظیر آن را ساخته بودند. برای نخستین بار یک باستانشناس آلمانی به نام "ویلهم کونیک" و بر مبنای تحقیقات او، یک مهندس امریکایی به نام "ویلارد گری" ثابت کردند که نظیر این پیل را باستانشناسانی که در آثار تمدن اشکانی کاوش می کردند، در کلبه یک کاهن کیمیاگر ایرانی به تعداد زیادی به دست آوردند و چقدر تعجب کردند وقتی دیدند فلزهایی را که گالوانی به کار برده است، از نوع همان فلز دوره اشکانی است.

ایرانی‌تباران امریکایی با بینش جهانی

جناب دکتر م. مشرف‌زاده

و حضرت ولیّ امرالله نیز در مورد آتیه کشور آمریکا و اثراتی که می‌تواند در ایجاد صلح جهانی و تحقّق وحدت عالم انسانی داشته باشد، چنین فرموده‌اند:

”ملتّ امریک علی‌الاجماع خواه از مجرای حکومت متبوعه خویش و یا از طُرق و مجاری أُخری تحت نفوذ عواملی که از ادراک و احاطه آن عاجز و از تصرف و تدبّر آن قاصر است به جانب افکار و شئون و آراء و اذکاری در حرکت است که مقدرات حقیقه‌اش چنان که حضرت عبدالبهاء بیان فرموده‌اند در آن مستور و مکنون، حال جامعه یاران امریک که از آن منبع الهیّه مستفیض و بر این حقیقت روحانیّه واقف و آگاه همچین توده عظیم هموطنان آنان که هنوز از ید توانائی که مقدرات حقیقه آن مملکت را هدایت می‌نماید زاهل و غافل هریک بطریق خویش در سبیل تحقّق آمال و انجاح وعود و بشارت مودعه در خطابات مبارکه... کمک و معاضدت می‌نمایند.

... یگانه راه امید و وسیله نجات و استخلاص از خطرات متزایدۀ متهاجمه همانا آن است که امریک خود را به نحو اّتم و اعلیٰ با افکار و احساسات بین‌المللی آشنا و با مصالح عمومیه بشریّه ... شریک و سهیم سازد. در این مقام بیان نُصحیه حضرت عبدالبهاء روح الوجود لالطافه العظیمه فداء خطاب به یکی از رجال مقدّم و عالیرتبه آن حکومت در نظر آید که مناسب حال و مبین مقال است، قوله العزیز ”هنگامی بنحو احسن موفّق به ابراز خدمت نسبت به کشور مألوف خواهید گردید و در این میدان گوی سبقت از همگنان خواهید ربود که بعنوان عضوی از اعضاء جامعه عالم و فردی از خاندان بزرگ بنی آدم سعی بلیغ مبذول و همّت موفور معمول دارید تا اصل وحدت و اتّفاق که بنیان حکومت مؤتلف شما را

تشکیل می‌دهد به همان قرار در بین ملل و نحل عالم استقرار یابد و از ممالک و بلدان موجود اتحادیه بزرگ جهانی تشکیل شود. " اصول و مبادی عالی که افکار و احساسات رئیس جمهور را مستقل و نورانی ساخت هرچند مع‌الاسف مورد استقبال وارد نگردید ... ولی حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و پیمان الهی آن را از قلم مقدّس تقریر و بارقه طلوع صلح اعظم محسوب فرمودند ..."

از اشارات فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که اولاً کشور آمریکا در این جهان پُر آشوب صلاحش نیست که خاموش بنشیند و نسبت به واقعات و حوادث و جنبش و تلاطم وحشت‌انگیز دنیا کناره‌گیری کند، بلکه بایستی با قدرت و احاطه کامل در رفع حوادث جهانی و ایجاد حُسن تفاهم بین‌المللی به حدّاکثر کوشش نماید و ثانیاً تقریباً همانطوری که در کشور آمریکا استان‌ها (States) در عین حال این‌که استقلال و تمامیت خود را در امور خصوصی و اجتماعی دارند در عین حال تحت نظر و ارشاد دولت فدرال هستند تا همکاری و همگامی آن‌ها محفوظ بماند، به همان طریق نیز کشورهای مختلف جهان همانند استان‌های آمریکا در عین حفظ استقلال خود، از دولت جهانی و تشکیلات مربوطه (قوای مقننه، قضائیه و مجریه) ارشاد و راهنمایی بیابند و حضرت عبدالبهاء این راهنمایی مجمل و کلی را فرموده‌اند که یقیناً در آتیه مجری خواهد گردید.

۲ - وظیفه ما به عنوان بهائیان ایرانی تبار آمریکائی و کانادائی با بینش جهانی که آرزو داریم علمداران پرچم صلح عمومی و وحدت عالم انسانی باشیم، چیست؟ برطبق نصوص مبارکه اولین وظیفه ما بهائی حقیقی بودن در پندار و گفتار و کردار است. در این مورد نصوص مبارکه طلعات ثلاثه امر آنقدر زیاد است که می‌توان گفت شامل چند کتاب خواهد بود و یقین است که خوانندگان محترم آن آثار مبارکه را به دفعات زیارت نموده‌اند و در این‌جا فقط ارشادات حضرت ولی عزیز امرالله را که خطاب به احبّای غرب (که ما هم اکنون جزو آنان هستیم) مرقوم فرموده‌اند، ذکر می‌نمایم که فرموده‌اند:

"نخستین شرط عدالت و معدلتی که یگانه عامل استقرار حکومت نظم و

قانون و ضامن امن و امان در جهان پُر همه‌مه و هیجان است. شرط ثانی یعنی عفت و عصمت به نحو مستقیم و احضّ مربوط به جوانان بهائی است که می‌توانند نسبت به پاکی و تحرّک و فعالیت حیات جامعه کمک‌های قاطع و مؤثر مبذول دارند... شرط ثالث اجتناب از ابراز تعصّب در جمیع شئون و احوال است ... علوّ رفتار و سموّ کردار و تمسّک شدید به حبل عدالت الهیّه مقدّس از تأثیر و نفوذ عوامل مخربه که خود از مقتضیات حیات پُر مفسدت سیاسی محسوب، همچنین حُسن نیت و خلوص طویّت و تقدیس و تنزیه منزّه از افعال سخیفه رذیله و شئون و موازین غیرمرضیه که اصول منحط و سافل عصر حاضر آن را تأیید بل تقویت و تشدید می‌نماید و بالاخره اخوّت و محبّت خالصه عمومیه فارغ از تعصّبات جنسیّه و حیات جاهلانه که چون سرطان انساج حیات ناتوان جامعه بشریه را ضعیف و افسرده نموده کلاًّ شیم ممدوحه و سجایای فاضله‌ای را تشکیل می‌دهند که احبای امریک باید از هم اکنون منفرداً و متجمعاً در حیات خصوصی و اجتماعی خود بار بندند...

ادامه دارد



حضرت شوقی افندی

خاطرات دکتر یوگو جایگری

ترجمه خانم فریده تمدن (سیاهپوش)

ادامه مطالب پیشین

دارالآثار بین المللی

عظمت کلی نمای جنبه بنا در مقابل و پشت ساختمان که هرکدام در نقطه اوج خود و چهار گوشه بنا بعنوان تزیین نقش پیچک امین الدوله کنده کاری شده نصب گردیده و قریزی به دو انتهای سر درب بنا متصل شده و بالای قریز ۲۳۵ کنگره تزیینی قرار دارد - حضرت ولی امرالله این قسمت بنا را تاج دیگری خواندند - آن حضرت مرقوم فرمودند، "دارالآثار بین المللی بهائی، اولین ساختمان از اینبه مجلله و طلیعه‌ای برای برقراری و تأسیس مرکز اداری عالم بهائی در کوه کرمل می باشد، و با قبه ذهنی موقد باشکوه حضرت اعلی که در وراء آن مرتفع شده، به شکوفائی عظمت و جلال مؤسسات مرکزی دیانت جهانی بهائی که لانه و آشیانه‌اش در قلب کوه مقدس الهی می باشد، در کنار هم اهداء می نمایند."

علل دیگری که عظمت این بنا را افزایش می دهند، سیستم روشنائی آن و پوشاندن کف حال اصلی می باشد. حضرت ولی امرالله طرح‌هایی برای روشنائی داخل محفظه آثار فرموده بودند، که مکمل پنجره بزرگ در عقب ساختمان و

پنجره‌های کوچک در اطراف بود و آن لوستره‌های قوی بودند که از سقف آویزان شوند، و نیز به پایه‌هایی که در روی دیوارهای شمال و جنوب خوب توزیع شده بودند، نصب کردند. از من خواسته بودند که کاتالوگ لوستره‌های کریستال را بدست بیاورم، که حضرت ولی امرالله از آن یک چلچراغ بسیار زیبایی را انتخاب فرمودند که ۶۰ لامپ داشت، و دارای آویزان‌های عالی و درخشان و شفاف بود. به کمپانی Bohemian در چکسلواکی شش لوستر سفارش داده شد، سفارش مزبور در تابستان ۱۹۵۷ به ارض اقدس رسید. این چلچراغ‌ها را حضرت ولی امرالله ملاحظه نفرمودند، چون بسته بندی‌های جعبه‌ها پس از صعود مبارک باز شد و آن‌ها را در اوائل سال ۱۹۵۸ به کار گذاردند.

کف اولیه دارالآثار از تایل‌های سبز از سیمان فشرده بود، که در ایتالیا ساخته شده بودند، ولی وقتی که در محفظه آثار بکار بردند، متوجه شدند که مناسب با زیبایی و ظرافت ساختمان نمی‌باشد. تصمیم گرفته شد با تایل‌های Yinyl به رنگ بادامی سبز که در انگلستان کمپانی Semtex، که شرکت فرعی از Dunlop & Co. بود بپوشانند. تمام قسمتی که بایستی پوشیده شود ۴۵۰ متر مربع بود، و کار بسیار مشکل و پُر زحمتی بود که لازم‌اش مهارت و استقامت برای انجامش بود. در عوض مرمر برای راهروها و پله‌ها به کار برده شد.

در تابستان و پائیز سال ۱۹۵۷، حضرت ولی امرالله به لندن تشریف برده بودند، برای تکمیل خرید مبلمان و اشیاء زینتی مختلفه برای محفظه آثار؛ آن حضرت درست خریدهای خود را کامل فرموده بودند، هنگامی که مرض ناگهانی آن وجود مقدس را از میان برداشت. بدین ترتیب در ماه‌های بعدی مسئولیت

روحیه خانم گردید، که اشیائی که در محفظه آثار مقام اعلی قرار داشت، به این ساختمان تازه منتقل گردد و آنها را مطابق میل مبارک که در بعضی مواقع به حضرت حرم اظهار فرموده بودند، در معرض نمایش بگذارند. من مطمئن هستم که حضرت ولی امرالله فوق العاده خوشحال و راضی می بودند که ساختمان کامل شده را ملاحظه فرمایند، زیرا که در عرض یکی از ماه های قبل از صعود مبارک به من تلگرافی از آن حضرت رسید، بدین قرار: ”تبریک موفقیت باشکوه تاریخی بسیار ارزشمند و در خور ستایش ما و تأمین و تضمین انجام جزئیات ساختمان دارالآثار بالاخص اسم اعظم. نسل حاضر و آینده مؤمنین، شامل خودم عمیقاً سپاسگزار و متشکر می باشند. شوقی.“

در این جا دوست دارم که اضافه نمایم که در دو طرف سکوی پله های ورودی اصلی به ساختمان، حضرت ولی امرالله می خواستند دو عقاب بزرگ مرمری بگذارند، و برای آنها طرح نمای کلی و اندازه هایشان ترسیم شده و تصویب فرموده بودند: دو عقابی که بال های نیمه باز و آماده پرواز داشتند. روزی تلگرافی از حضرت ولی امرالله به من رسید که نقشه عقاب ها متوقف شود. در عوض دو مشعل نگاه دارنده زیبای آهنی آن حضرت خریداری فرموده بودند، که تبدیل به چراغ راهنمای الکتریکی شده است و خوش آمد دوستانه و روشنی بخش به افرادی که پس از غروب آفتاب به محفظه آثار نزدیک می شوند می باشند: شعله های شیشه ای مصنوعی در Murano, Venice ایتالیا با سفارش مخصوص ساخته شده است.

ادامه دارد

نگاهی به گذشته

محفل روحانی بیروت سواد نامه آقای بدیع بشرویی را که حاوی احساسات روحانی یک جوان محصل پس از زیارت حضرت عبدالبهاء است، برای درج در مجله نجم باختر انگلیسی فرستاده که در شماره ۵ سال ۱۹۱۴ (ماه جون) انتشار یافته است.

قبل از شروع تعطیلات ایستر محصلین بهائی کالج پروتستان بیروت تصمیم گرفتند که برای رهائی از اثرات شدید تحصیل روزانه و تجدید حیات جسمانی و روحانی خویش به زیارت اعتاب مقدسه نائل شده و از مواهب و مراحم حضور مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء مستفیض گردند. خوشبختانه این اجابت به زینت قبول حضرتش مزین گردید. تعداد محصلین بهائی کالج ۲۷ نفر بوده و زمان تعطیل آن ۱۶ روز بوده است. با در نظر گرفتن تعداد زیاد زائرین ارض اقدس که از همه نقاط دنیا مشرف می شدند محصلین به چهار قسمت تقسیم شدند که هر قسمت به مدت ۴ روز مشرف شوند. ما در ایران می گوئیم "شنیدن کی بود مانند دیدن" این ضرب المثل در مورد زیارت حضرت عبدالبهاء کاملاً صدق می کند. بطوری که آنچه را که انسان می بیند محال است بتواند به قلم و بیان ذکر کند. شما محاط در یک محیط مملو از روحانیت می شوید. آن را احساس می کنید ولی نمی توانید بر زبان بیاورید. چگونه می توان احساسات درونی را در قالب کلمات محدود نمود؟

محضر حضرت عبدالبهاء روحانیت کامله است و تا انسان احساسات خالص و بی غل و غش روحانی نداشته باشد، نمی تواند آن را بخوبی درک و ستایش کند. حتی اگر انسان کوشش کند که آنچه را می بیند به زبان و قلم دریاورد و باز می بیند که قسمت اعظم آن احساس نگفته مانده است. ولکن باید

در نظر گرفت که ما لم یدرک کله لم یدفع کله (اگر همه آن را نمی‌فهمیم نباید همه‌اش را فراموش کنیم - بطور عامیانه کاجی بهتر از هیچ چی است) و باید با تمام وجود خود آنچه را دیده‌ایم لاقفل درک کنیم و بر زبان و قلم جاری سازیم. بگذارید آنچه را که در این مدت قلیل تشرّف دیده‌ام تا حد امکان برای شما مجسم کنم. در نظر بیاورید که در یک بعد از ظهر ماه اپریل نزدیک غروب در یک کشتی بخاری نشسته‌اید. اشعه خورشید همانند کمان‌هائی بطرف مشرق می‌درخشند و در فاصله دور یک دهکده را با کوههای اطراف و چمن‌های زیبای سبز در سطح زمین مشاهده می‌کنید. کشتی لنگر انداخته و شما پیاده می‌شوید. بلافاصله شما گروهی از کسانی را که آشنائی قبلی با آن‌ها ندارید می‌بینید و هرکدام از آن‌ها مانند خواهر و برادر و پدر و مادر صمیمانه و با محبت بشما خوش آمد می‌گویند و با تهنیت شما را در آغوش می‌گیرند. شما آنقدر تحت تأثیر محبت و لطف آنان قرار می‌گیرید که لوازم و چمدانی را که با خود داشتید فراموش می‌کنید. نکته مهمی را که مشاهده می‌کنید آنست که هرکدام آن‌ها می‌خواهند به نحوی بشما خدمت کنند. سپس بسوی منزل حضرت عبدالبهاء در دامنه کوه کرمل روانه می‌شوید. به محض نزدیک شدن این بیان انبیاء بنی اسرائیل را بیاد می‌آورید که فرموده‌اند (ترجمه به مضمون) "در روز خدا ملل مختلف دست یکدیگر را گرفته و در حال دست زدن به سوی Zion روانه می‌شوند." شما وارد منزلی مملو از گل‌های گوناگون می‌شوید. طبیعت به شما مسرت و شادی می‌بخشد. پرنندگان کوچک در حال سرائیدن از شاخه‌ای به شاخه دیگر پرواز می‌کنند که پس از آن برای استراحت به لانه‌های خود بروند. در تمام آن محیط، صلح حکمفرما است. آیا انسان که اشرف مخلوقات است لازم است که در اضطراب و تشویش زندگی کند؟ خیر. زیرا خداوند حضرت عبدالبهاء را به ما هدیه فرموده و ما افتخار وصول به محضر حضرتش را داریم. او راعی ما است (چوپان) و عصا و فرمانش راهنما و وسیله آسایش ما.

یک مرتبه صدائی را می‌شنویم و هیکل مبارک در مقابل زائرین ورود

می‌فرمایند. به همه مرحبا و خوش آمد گفته و امر به جلوس می‌فرمایند. حضرتش شروع به بیانات می‌فرمایند در حالی که همه فقط چشم و گوش هستند. بیاناتشان در حقیقت پاسخ به خواسته‌های هریک از آن‌ها در زندگی است و آن را از اثر روی سیمای آنان می‌توان درک کرد. پس از حدود یکساعت، بیانات مبارک تمام شده و همه مرخص می‌گردند. زائرین به مسافرخانه واقع در بالای کوه کرمل می‌روند. جالب اینجاست که هندو، زردشتی، یهودی، مسلمان همگی در کمال مسرت با خواندن آوازه‌های شادی‌آفرین از مراسم جمال‌مبارک که بدان‌وسیله همه می‌توانند اتحاد و وحدت واقعی را درک کنند، اظهار امتنان و اعزاز می‌نمایند.

همچنان که عرض شد تمام آنچه که مشاهده می‌شود قابل اظهار نیست و این جز قلیلی از آن نیست. حقیر ۱۶ روز را در آن مکان مقدس فراموش نشدنی گذراند، و این زیارت باعث ایجاد و تحرک قوای روحانی در حقیر و همه محصلین گردید. همه ما چنین احساس می‌کنیم که دنیای جدیدی به روی ما باز شده و ما ملزم به خدمت به حضرت عبدالبهاء، مادام‌العمر خواهیم بود. چه سعادت‌مندیم اگر بر اقدام مبارک او مشی نمائیم و هم خود را فدای اهداف مقدس حضرتش کنیم. از تمام خواهران و برادران بهائی خود تمنا داریم که برای ما محصلین در خدمت و فداکاری نسبت به امر دعا نمایند. ما متوجه به این حقیقت شدیم که بزرگترین دانشگاه دنیا، مؤسسات مقدس حضرت بهاء‌الله است که این ذیلان را موفق به خدمت در بهبود اجتماعات دنیا خواهد نمود. در حال حاضر استاد و پروفیسور این مؤسسه عظیم، حضرت عبدالبهاء است.

دیانت بهائی و سازمان ملل متحد

خاطرات روابط اولیه جامعه بهائی با سازمان ملل در سال‌های دور

خانم پیروش سمندری - خوشبین

نگاهی گذرا به سال‌های آغازین ارتباط جامعه بهائی امریکای شمالی با سازمان ملل متحد، اهمیت تصمیمات و اقداماتی را که محفل روحانی ملی امریکا - کانادا، با توجه به محدودیت‌های جامعه بهائی خصوصاً از لحاظ نیروی انسانی اتخاذ نمودند و انجام دادند معین و مشخص می‌سازد.

در بهار سال ۱۹۴۷ محفل روحانی ملی بهائیان امریکا - کانادا (که در آن موقع جوامع بهائی دو کشور ایالات متحده امریکا و کانادا مشترکاً دارای یک محفل روحانی ملی بودند) به عنوان یک سازمان غیردولتی یا غیرمتعهد از طرف سازمان ملل متحد استوارنامه دریافت کرد که طبق آن حق داشت یک نفر را از طرف محفل روحانی ملی امریکا به عنوان ناظر تعیین نماید و این ناظر می‌توانست در کنفرانس‌های سازمان ملل متحد حضور یابد.

یک سال بعد از آن، از طرف سازمان ملل، جمعاً هشت محفل روحانی ملی که در آن موقع تشکیل گردیده و وجود داشت، بطور جمعی و نه انفرادی، سازمان غیردولتی و یا غیرمتعهد و تحت نام "کمیته بین‌المللی بهائی" شناخته شدند. این محافل عبارت بودند از:

محافل امریکای شمالی، جزایر بریتانیا، آلمان و اطریش، مصر و سودان، عراق، ایران، هند، پاکستان و برمه، استرالیا و نیوزیلند.

در طول چندین دهه در جهان محافل روحانی ملی جدید تأسیس شدند و

به تعداد محافل روحانی ملی قبلی در جمع کمیته بین‌المللی بهائی اضافه گردیدند ولی هریک از این محافل روحانی ملی در درخواست نامه خود محفل روحانی ملی ایالات متحده را به عنوان نماینده خودشان به سازمان ملل معرفی نموده‌اند.

در ماه جولای ۱۹۴۷ اقدام مهم و قابل توجهی در سازمان ملل صورت گرفت و "کمیته مخصوص سازمان ملل در فلسطین" نامه‌ای به حضرت شوقی ربّانی معروض داشت و در نامه مذکور آن حضرت را به عنوان سرپرست یا رئیس آیین بهائی که در مرکز جامعه بهائی حیفا، سکونت دارند خطاب کرد و تقاضا نمود تا از نحوه تلقی و طرز تفکر بهائی نسبت به آینده فلسطین مستحضر گردد.

حضرت ولیّ امرالله در جواب درخواست نامه کمیته مخصوص سازمان ملل مرقوم داشتند: هدف ما استقرار صلح بین‌المللی در جهان است. آرزوی ما مشاهده اجرای عدالت در هر حوزه جامعه بشری از جمله در قلمرو سیاست‌هاست.

حضرت شوقی ربّانی همچنین متذکر شدند آنچه مورد نظر ایشان است اینست هرکس در آینده حاکمیت نواحی حیفا و عکا را که در آن نواحی، مراکز روحانی و اداری آئین جهانی بهائی قرار دارد عهده‌دار می‌شود، استقلال امر بهائی، حق اداره امور بین‌المللی را از این منبع و حقوق بهائیان را از هر نقطه از کره ارض که برای دیدن آن (مراقد مطهره و سایر محلّ‌ها) به عنوان زیارت می‌آیند (به همان ترتیب و امتیازاتی که در این مورد یهودیان و مسلمانان و مسیحیان در رابطه با دیدار از اورشلیم دارند) بشناسد و برای همیشه این حق را تضمین نماید.

حضرت ولیّ امرالله ضمناً شرح مختصری از تاریخ و تعالیم بهائی را نیز ضمیمه مرقومه خودشان نمودند. بهائیان امریکا نیز قبلاً رونوشت شرح فوق را تهیه نموده و به نحو گسترده‌ای در آن کشور منتشر کرده بودند.

آنان بلافاصله بعد از قبول عضویت جامعه بهائی در سازمان غیردولتی NGO فعالیت‌های شایان توجه خود را آغاز کردند و علاوه بر شرکت در کنفرانس‌های منطقه‌ای و بین‌المللی سازمان ملل، چهار مستند بهائی را طی دو سال،

رسماً به این سازمان تسلیم کردند که عبارت بود از:

منشور بهائی حقوق و وظایف، در سال ۱۹۴۷.

یک اعلامیه درباره حقوق زنان، در سال ۱۹۴۷.

اقداماتی که بهائیان برای ارتقاء حقوق بشر انجام می‌دهند، در سال ۱۹۴۸.

در ۹ نوامبر سال ۱۹۴۹ کمیته بین‌المللی بهائی نامه‌ای حاوی توضیحات

کافی درباره "مفهوم عبادت در آئین بهائی"، به رئیس مجمع سازمان ملل،

Mr. Trygve Lie فرستاد. سازمان ملل متحد در نظر داشت ساختمانی مخصوص

دعا و عبادت تأسیس نماید و نامه مذکور به کوشش‌هایی مربوط می‌شد که آن

سازمان برای تهیه نوع دعا و عبادت آن‌هم بگونه‌ای که قابل استفاده در ساختمان

مخصوص آن سازمان باشد، مبذول می‌داشت. این نامه به امضای جناب هوراس

هولی می‌باشد که در آن اوقات منشی کمیته بین‌المللی بهائی بودند.

در ۹ می ۱۹۴۷ در نامه که از طرف حضرت شوقی ربانی صادر گردید،

علت تشویق بهائیان به ارتباط با سازمان ملل بشرح ذیل توضیح داده شده بود:

نظر ایشان اینست که یاران باید در خاطر داشته باشند که دلیل اولیه آن

حضرت به تشویق بهائیان برای ارتباط با سازمان ملل متحد اینست که امر بهائی را

بعنوان یک عامل (کارگذار) معرفی نمایند که به "اتحاد خانواده بشری و صلح

دائمی" اعتقاد راسخ دارد، و نه بخاطر اینست که ما هم‌اکنون در موقعیتی قرار

داریم که بتوانیم امور بشری را طراحی نموده و یا مستقیماً در خط و مشی آن مؤثر

باشیم.

همچنین ایشان باور دارند این ارتباط موقعیتی را فراهم نموده است تا

بهائیان با افراد ممتاز و متفکران پیشرفته از کشورهای مختلف جهان مرتبط شوند و

توجه آنان را نسبت به امر بهائی و تعالیم آن جلب کنند. ما باید هر روز و به هر

ترتیب خود را با تمامی اقداماتی که در سازمان ملل صورت می‌گیرد و در تطابق با

تعالیم بهائی است و قابل اجرا می‌باشد، مرتبط سازیم ولی نباید به دنبال پیشقدم

شدن و یا در فکر خودنمایی‌های تبلیغاتی و یا جلب توجه عمومی در حد وسیع نسبت به خود باشیم که احتمالاً مصالح خودمان را شدیداً مورد تهدید قرار می‌دهد. برای مثال ایشان (حضرت ولی امرالله) منشور وظایف و حقوق بشر را مقتضی می‌دانند و معتقدند این‌گونه اقدام عاقلانه و مناسب است. (ترجمه به مضمون)

نکات مخصوص در سایر مرقومات حضرت ولی امرالله شامل موارد ذیل

است:

در تلگراف ۱۶ اپریل ۱۹۴۷ حضرت شوقی ربانی خطاب به کنفرانس ملی بهائیان امریکا می‌فرمایند:

”شناسائی امر توسط سازمان ملل متحد به عنوان یک بدنه غیردولتی بین‌المللی و امکان انتصاب و اعزام نمایندگان ناظر به کنفرانس‌های سازمان ملل متحد، سرآغاز شناسائی جهانی ظهور حضرت بهاءالله است.“ (ترجمه به مضمون)

همچنین در تلگراف ۲۶ اپریل ۱۹۴۸، در یک جمله آمده است که شناسائی امر به وسیله سازمان ملل یکی از موفقیت‌های جامعه بهائی امریکا بشمار می‌آید ”که نمایندگانش شناسائی مؤسسات آئین حضرت بهاءالله و طلوع نظم جهانی را در سازمان ملل تأمین می‌کنند.“

ایشان در نامه‌ای که در ۱۸ می ۱۹۴۸ خطاب به محفل ملی امریکا مرقوم

داشته‌اند می‌فرمایند:

”شناخته شدن محفل شما از طرف سازمان ملل متحد به عنوان ”نماینده تمام محافل روحانی ملی و یک سازمان غیردولتی (غیرمتهد)“، و قبول فرستادن نمایندگانی به کنفرانس‌های گوناگون این سازمان، نماد برداشتن قدم مهمی به پیش در جریان تلاش امر عزیز ماست تا در چشم جهانیان مکان شایسته خود را بدست آورد و به عنوان یک دیانت مستقل جهانی شناخته شود.

به راستی این قدم، باید عکس‌العمل خوش‌آیندی در پیشرفت امر در همه

جا بخصوص در آن قسمت‌هایی از جهان، مخصوصاً در شرق داشته باشد که هنوز، امر تحت تضيیقات است، خوار شده یا مورد اهانت قرار گرفته است. (ترجمه به مضمون)

و اما برای آشنائی با روند کار با سازمان ملل لازم است به این نکته توجه نمود که سیاست اداره اطلاعات عمومی سازمان ملل به این گونه است که به "سازمان" غیردولتی، اعتبار نمی‌دهد ولی به شخصی که به نمایندگی از طرف آن سازمان معرفی می‌شود، اعتبار می‌دهد.

این سیستم تقریباً مشابه اعتبار دادن به مخبرین روزنامه‌هاست که به روزنامه اعتبار نمی‌دهد ولی به شخص مسئول آن اعتبار می‌دهند.

البته ناگفته نماند اعتبار دادن به ناظرین سازمان‌ها و یا مخبرین مسئول روزنامه‌ها نیز بستگی به مرتبت تشکیلات و یا روزنامه آن‌ها دارد.

اگرچه سیاست اداره اطلاعات عمومی سازمان ملل ظاهراً خط باریک و کم‌رنگی بین ناظر و سازمان وابسته به او ایجاد می‌کند، ولی سیاستی تعمّدی است و مخصوصاً طراحی شده است تا از این گمان جلوگیری کند که سازمان ملل متحد به خود (پیکره) سازمان، این مرتبت و حق را داده است که در جایگاه ناظر قرار گیرد، زیرا تنها راهی که یک سازمان غیردولتی می‌تواند مقامی در سازمان ملل احراز کند از طریق به دست آوردن و تحصیل مقام مشاوران آن‌هم از طریق هیئت مشاور اجتماعی و اقتصادی در سازمان ملل متحد است. (اکنون جامعه بهائی در این سمت قرار دارد.)

از جمله افراد ممتازی که در سال‌های اولیه ارتباط جامعه بهائی با سازمان ملل شرکت داشتند: جناب دکتر یوگو جیاگری که بعداً عضو بیت‌العدل اعظم شدند، جناب هوراس هولی، منشی کمیته بین‌المللی بهائی (ایادی امرالله)، خانم میلدرد متّحده، جناب دکتر امین بنانی، خانم بیشاپ بروان (ناظر) می‌باشند.

گزارشی که خانم میلدرد متّحده در سال‌های بین ۱۹۴۷ و ۱۹۵۲ از

فعالیت‌های نمایندگان جامعه بهائی در رابطه با برنامه‌های سازمان ملل تهیه نموده و تسلیم آن سازمان کرده است، بیانگر شوق و ذوق و همت و پشتکار فعالین بهائی در این سیل مهم و ارزنده است.

امروز فرصتی شایسته و مقبول در دسترس یاران است تا در ارتباط و صحبت با سایرین از این مقوله بهره برند و فعالیت‌های جامعه بین‌المللی بهائی را در زمینه‌های گوناگونی که امروز شاهد آن‌ها هستیم در طی بیش از ۶۵ سال همکاری با سایر جوامع غیرمتعهد و عضو NGO و بخش‌های متنوع سازمان ملل متحد یادآوری نمایند.

لطفاً تقاضای اشتراک و تغییر آدرس را به نشانی زیر بفرستید:

Mr SOHEIL ROSHANZAMIR

1432 173 RD SW

LYNWOOD, WA 98037

U.S.A

soheil@yahoo.com

نارسایی قوانین اجتماعی و جزایی

جناب دکتر قدرت کاظمی

چنین بنظر می‌رسد که مقررات و قوانین جزایی به تدریج کاربرد خود را از دست داده و اجرای آن برای برقراری نظم و آرامش و عدالت کافی نبوده و گاهی بی‌نتیجه می‌باشد. زیرا با وجود به کارگیری قوانین سخت جزایی و پی‌گیری شدید و مداوم مقامات انتظامی و تصویب پی در پی مقررات شدیدتر برای جلوگیری از کجروی‌های اجتماعی، قتل و جنایت و فتنه و فساد روز به روز در حال توسعه و تزیاید است. بنظر می‌رسد که قوانین دادگستری کارآیی خود را از دست داده‌اند و حکومت‌ها قادر به کنترل کامل اوضاع نمی‌باشند. بدیهی است که در این قبیل موارد و در چنین اوضاع و احوالی، توجه به ضوابط روحانی و اخلاقی و وجدانی کاربرد بهتر و مؤثرتری دارند و سدی در برابر ناآرامی‌ها و کجروی‌های رو به تزیایدند. زیرا فردی که حکومت و قانون قادر به کنترل او نیست از طریق تقویت ایمان و وجدان قابل کنترل می‌شود. امروز ما در چنین موقعیتی قرار گرفته‌ایم. با وجود تلاش شبانه‌روز، قتل و غارت و فساد و عناد روز به روز در توسعه و افزایش هستند. هر روز زندان‌های بیشتر و بزرگ‌تری ساخته می‌شوند. قوانین موجود جنایت‌ها و تخلف‌های متنوع و نوظهور را در بر نمی‌گیرند، بطوری که دولت‌ها اجباراً قوانین جدیدی وضع می‌نمایند ولی این قوانین جدید هم کافی نیستند، زیرا سرعت گسترش نافرمانی‌ها بیشتر از قدرت بازدارنده قوانین مصوبه است. به علت نبودن امنیت اجتماعی، مردم اعتماد به آینده را از دست داده‌اند. نشاط و خوشحالی و امیدواری جای خود را به یأس و ناامیدی سپرده است. بیماری‌های روانی از جمله افسردگی، روز به روز در حال افزایش‌اند و اکثر کانال‌های تلویزیونی

رادیویی را روانپزشکان و روانشناسان اشغال کرده‌اند و شب و روز در حال توضیح و تفسیر بیماری‌ها و توصیه‌های درمانی مختلف و متفاوتی می‌باشند که غالباً تأثیری نداشته و ما همه روزه شاهد افزایش روزافزون این بیماران در هر کوی و برزن هستیم. این موارد و دهها مورد دیگر، همه دلیل ضعف اعتقادات مذهبی و نزول ارزش‌های اخلاقی و معنوی جامعه امروزی ما است.

ادیان و مذاهب مختلف هم به علت سوء استفاده و سودجویی گروهی رهبران دینی از مسیر اصلی خود منحرف شده و این انحراف به جایی رسیده است که مردم بی‌دینی را بر دینداری ترجیح داده و حتی وجود خدا و خالق خود را هم انکار می‌نمایند. در چنین شرایط و محیطی اگر فرزندان بدون راهنمایی به حال خود رها شوند مسلماً مسئولیت گمراهی و شکست آنها به گردن ما خواهد بود. بنابراین وظیفه ما است که نه تنها از نظر مادی، بلکه از نظر معنوی نیز مراقبت کافی بعمل آوریم تا از سقوط آنها در این گرداب مهیب جلوگیری شود. این راهنمایی‌ها باید از سال‌های کودکی آغاز شود و تا دوره بلوغ (۱۸ تا ۲۰ سالگی) ادامه یابد. که گفته‌اند: "تربیت در کودکی چون نقش باشد بر حجر."

خلاصه آن که اطفال را باید از کودکی به صداقت و درستکاری و خداپرستی تشویق کرد. کودکان نهال‌های کوچک و حساسی هستند که نیازمند مراقبت باغبانی دلسوز و مهربان‌اند. آیا باغبانی بهتر و مهربان‌تر از پدر و مادر وجود دارد؟ حتی پرستاران تحصیل‌کرده و کارشناسان تعلیم و تربیت نیز نمی‌توانند جای پدران و مادران را بگیرند. به عبارت دیگر بین کودک و والدین او ارتباط روحی و وابستگی‌های روانی بی‌شماری وجود دارد که دیگران از خلق آن وابستگی‌ها عاجزند. نوزاد شبیه بذری است که به اشتراک والدین در وجود مادر کاشته شده، با گوشت و خون مادر تغذیه نموده و حامل کروموزوم‌ها و ژن‌های مخصوصی است که از روح و روان و عشق و امید و آرزوهای والدین الهام گرفته، بنابراین باید در سایه مهر و محبت و دقت و مراقبت ما پرورش پیدا کند. این

وظیفه‌ای است که به پدر و مادر محول شده و نباید به دیگران واگذار شود. اطفال را از کودکی باید تشویق به رعایت اصول اخلاقی و صداقت و درستکاری و باور به وجود روح و خدا نمود. اثبات خدا با دلایلی ساده برای آنها آسان است. آنها به راحتی وجود خدا را قبول و نظارت او را در کارهای روزانه خود باور می‌کنند و از این‌که عمل خوبی انجام داده و خدا را از خود راضی کرده‌اند لذت می‌برند. صلاح همگان این است که تربیت آنها را بر مبنای این باورها پایه‌گذاری نماییم. همین باورهاست که بعداً با تعلیمات روحانی و معنوی تقویت شده و در دوران بلوغ و جوانی آنها را از آلودگی‌ها و کجروی‌ها برکنار خواهد داشت. مراد از تعلیمات روحانی اعتقاد به آئینی است که خالی از انواع تعصبات است و بر پایه برادری و برابری، تساوی حقوق همگان از زنان و مردان استوار است. آئینی که ما را به احترام به اعتقادات دینی دیگران، احترام به حقوق انسان‌ها یا حقوق بشر، اعتقاد به هم‌آهنگی علم و عقل و سازگاری با شرایط امروزی جهان وامی‌دارد. آئینی که درمان مشکلات بی حد و حساب جوامع بشری در زمان ما است. متأسفانه امروز نه تنها کودکان و جوانان، بلکه درصد بالایی از سالمندان هم به خدا و دین و باورهای دینی اعتقادی ندارند.

مبارزه با این ناباوری‌ها و بی‌تفاوتی به مسائل معنوی و اخلاقی وظیفه هر انسان شریف و باوجدانی است. این مبارزه را باید اول از خود شروع کنیم و سپس افکار و عقاید مذکور را به فرزندان و دیگران بقبولانیم، زیرا اگر ما خود عامل به آن نباشیم و اعتقادی نداشته باشیم، نصیحت و دلالت ما کمترین تأثیری روی فرزندانمان نخواهد داشت و مَثَلِ "رُطْبِ خورده منع رُطْبِ چون کند" درباره ما صادق خواهد بود.

کوتاه سخن آن که نخست باید باور به جود خدا را در وجود خویشتن بیافرینیم و به تعالیم الهی عمل کنیم و سپس این باورها را به فرزندان خویش و دیگران بیاموزیم.

از عالم خاک به جهان پاک

اعظم خانم علویان اعلی الله مقامه

شهریور ماه ۱۳۳۳ شمسی بود که هنگام عصر، وقتی آقای قبله از دبیرستان به منزل آمد مژده داد که، یک دبیر بهایی دیگر برای دبیرستان آمد و در حال حاضر با من سه نفر هستیم که در دبیرستان شاهپور بابل انجام وظیفه می‌کنیم. سال ۱۳۳۵ شمسی فرا رسید و فتنه فلسفی آغاز شد. من در مدت عمر به یاد ندارم که در بابل علیه بهائیان سر و صدائی بلند شده باشد، بلکه در نهایت احترام با ما بهائیان رفتار می‌کردند، چون پزشک معروف شهر و چند تن از رؤسای مهم اداره‌ها بهائی بودند، جز این که رئیس دبیرستان شهر، یعنی آقای قبله که تازه بهائی شده بود و موجب ناراحتی آخوندهای شهر، به خصوص امام جمعه که آقای قبله قبلاً سخت مرید و دوستدار او بود، زمزمه مخالفت آغاز کرده بودند.

منزل ما دور از محله بهائیان و داخل شهر بود و برای آقای قبله بیم خطر می‌رفت، به ویژه موقع رفت و آمد به دبیرستان. اصولاً آقای قبله و دو دبیر بهائی دبیرستان، جنابان دکتر حسین رستگار و شهید مجید آقای مهندس آقابرگ علویان در دبیرستان محیطی ایجاد کرده بودند که بیشتر دانش‌آموزان فدایی آنان بودند، بنابراین برای آقای قبله در رفت و آمد به دبیرستان خطر وجود داشت.

مهندس علویان و دکتر رستگار با آقای علی سهیلیان که او نیز اسطوره‌ای از انسانیت و محبت و ایمان بود هم‌خانه بودند. منزل ایشان دارای سه اطاق و نزدیک محله بهائیان بود. به ما پیشنهاد کردند که با آنان هم‌خانه شویم تا آقای قبله در رفت و آمد به دبیرستان تنها نباشد، ناچار پذیرفتیم و به منزل ایشان موقتاً کوچ کردیم و با دو بچه و پرستار بچه‌ها در یکی از سه اطاق ساکن شدیم تا رفع فتنه شد و به خانه خود برگشتیم.

دو دختر زیبا در میان بهائیان، بلکه در بابل، سر سید بودند، یکی آذر خانم غضنفری و دیگری اعظم خانم. آذر خانم به همسری آقای دکتر رستگار درآمد و اعظم خانم حلقه ازدواج شهید مجید مهندس علویان به انگشت او نهاده شد.

صحبت از اعظم خانم است. علاقه میان این فرد از هر لحاظ برجسته چنان مستحکم بود که کمتر نظیر داشت. مهندس علویان مردی بود جدی، سخت امری و عقایدی خاص خود داشت. او به اعظم خانم گفته بود که از توالت کردن و آرایش زن و پوشیدن لباس آن‌چنانی خوشش نمی‌آید و اعظم خانم، این دختر زیبا و معصوم هم تا پایان عمر صورتش رنگ آرایش به خود ندید و هم‌چنان سادگی دوران دوشیزگی خود را حفظ کرد. به قول معروف، تو خود حدیث مفصل بخوان از دل بستگی و پیوند میان این دو فرد از هر حیث برجسته.

حال شرح حال اعظم خانم را به اختصار از قلم خود او بخوانیم:

من از یک خانواده‌ای دیده به جهان گشودم که جدّ مادری من ندای امر را از مکه شنیده بود و به فامیل خود پس از مراجعت از زیارت عتبات مقدسه توصیه و توجه داد، هرگاه از ظهور جدید به شما خبری رسید به استقبالش بروید، ولی من در آن تاریخ در قید حیات نیستم، وصیت مرا اجرا کنید.

مادر من از ریشه‌ای بود که مؤمن به حضرت اعلی شدند و بعد حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربانی، ولی مقدس امرالله و بیت‌العدل اعظم، تا امروز که در دنیا زندگی می‌کنم مؤمن هستم و دیانت بهائی را می‌پرستم. فرزندان من هم مؤمن به دیانت بهائی هستند.

پدر من از احبای فارس و شیرازی بود و به دیانت بهائی مؤمن و مبلغ پُر تحرک آن زمان، در جهرم برای تبلیغ امر رفته بود و مدت‌ها بود این برنامه را دنبال می‌کرد و عده‌ای مؤمن به دیانت بهائی شده بودند، و اهالی جهرم می‌دانستند او دیانت بهائی را تبلیغ می‌کند. در یکی از سفرها که در جهرم شورش علیه بهائی‌ها شده بود، او را گرفتند، به چشم او صدمه می‌رسانند که چشم راست او نابینا شد، و

به قصد کشتن و نابود کردن او را آزار داده بودند به طوری که با سر شکسته، با جاری شدن خون و شکاف عمیق، به زحمت خود را به حمامی می‌رساند و تقاضای لنگ کرده بود، "لنگ پارچه‌ای است که مردان از کمر به پائین به خود می‌بستند و در حمام‌های عمومی مرسوم بود." تا از خون‌ریزی سر خود جلوگیری کند. سپس ناچار شد خود او و عده‌ای از احبابی جهرم از طریق سروستان فرار کنند و به شیراز رسید، عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت. پاسخ عنایت فرمودند که فارس را ترک کند.

از آثار و الواح که از یراعه حضرت عبدالبهاء به او عنایت شده بود، فقط یک یا دو نسخه موجود است.

پس از ازدواج با آقای مهندس آقابزرگ علویان و دوران اولیه زندگی و آشنائی به روحیات یک‌دیگر، که ایام راحتی نبود، تا توانستیم همدیگر را بشناسیم، زیرا قبل از دوران ازدواج هیچ‌گونه معاشرت و دیدار خصوصی وجود نداشت و با هم آشنا نبودیم.

برنامه زندگی را به تدریج پایه نهادیم، پا به پای همدیگر مراحل و ناخمواری زندگی را شروع و با ناملایمات مبارزه کردیم. ایستادگی همه جانبه در تمام موارد زندگی، خالی از مشکلات نبود. او کارهای سخت تدریس و بعد شغل آزاد و بعد کارهای طاقت‌فرسای مسئولیت کارهای مشکل مقطعه‌کاری در سطح بسیار بزرگ و مورد اهمیت بود. او مهندس برق و مکانیک و راه و ساختمان بود. ما دارای سه پسر شدیم. همسرم همیشه از من در خصوص زندگی مشترک و حسن تفاهمی که بین ما بود و نظم زندگی و خانوادگی و تربیت و اداره فرزندان و رسیدگی به دیگر امور داخلی و خارجی تشکر و مرا شرمندۀ الطاف خود می‌نمود، و همیشه می‌گفت اگر تو همسر من نبودی، من نمی‌توانستم به این راحتی و فارغ‌البالی امور زندگی خانوادگی و بچه‌ها و ترا رها کنم و در بیابان‌های دوردست آسوده خاطر به کارها برسم، و شاکر بود و می‌گفت خداوند ترا برای من خلق کرده است، و به مشکلات من در مورد خواسته‌های قلبی من هیچ‌گاه نمی‌توانست جامه عمل بپوشاند.

روزها در پی شب‌ها و شب‌ها بعد از روزها می‌گذشت. جوان بودیم و خستگی ناپذیر، و افتخار عضویت در تشکیلات و اجتماعات بهائی، کلاس‌ها و کنفرانس‌ها در منزل و خارج منزل آن‌قدر فراوان و در حال شکوفائی بود. مشغولیات من بی‌حد و حساب، که شب و روز به نظرم به سادگی می‌گذشت و تصور نمی‌کردم که مثلاً سه ماه است او را ندیده‌ام و از همدیگر بی‌خبریم. چون در اوایل کار و زندگی ما امکانات ارتباطات بسیار مشکل بود، مگر مسافری از آن بیابان‌های دوردست می‌رسید و او نامه‌ای می‌فرستاد.

البته کارهای خارج از محل زندگی او مدت ۸ سال بعد از ازدواج ما شروع شده بود که اغلب از نظر زمانی بسیار طولانی می‌شد، اما خدمت در تشکیلات برای من باعث سرور بود و نعمتی بالاتر از این برای من نبود که با خانواده و افراد بهائی محشور هستم و در راه خدمت به حضرت بهاء‌الله و عبداله‌بهاء و خلق او قدم برمی‌دارم. این خود باعث برکت بود. سالیانی بدین منوال گذرانندیم، به روحیات و خواسته‌های یک‌دیگر کاملاً آشنا شدیم، مثل دو دوست بودیم، درد و غمی ما را تهدید نمی‌کرد و زندگی پُر مسرتی را می‌گذرانندیم.

به تدریج بچه‌ها بزرگ شدند و تحصیلات ایران تا حدّ دیپلم را فرا گرفتند و پس از اخذ دیپلم برای ادامه تحصیل، یکی بعد از دیگری به دیگر کشورها روانه شدند و مرا به کلی تنها گذاشتند. پس از رفتن فرزندان، درد و غمی شدید مرا آزار می‌داد و احساس می‌کردم دیگر زندگی مزه و لطفی ندارد. با تنها بودن چه باید کرد، و در آن زمان احساس دوری از همسرم بیشتر آشکار شد. خانه با خاطرات فرزندان و اطاق‌های آن‌ها و صدای مناجات، همه ساکت شده بود.

انقلاب اسلامی فرا رسید و مهندس گرفتار و زندانی و شهید شد. با حکمی که در دست داشتند مرا کافره صَربِی می‌دانستند و می‌توانستند هر لحظه مرا تیرباران کنند. تمام زندگی و آپارتمان‌ها را لاک و مُهر نمودند، یک اطاق برای من گذاشتند و رفتند تا فردا برگردند. فردای آن روز حالم بد بود، ۱۰ روز در بیمارستان بستری شدم. پس از بهبودی نسبی، دیگر خانه و مکانی نداشتم. مجبور بودم شب‌ها در خانه‌ای و روزها آواره کویچه‌ها باشم تا تکلیف من روشن شود که چه باید

بکنم. حکم بازداشت مرا داشتند، شرم دارم بنویسم که حتی وسیله حمام و حوله و لباس با من نبود. دوستان و صاحبان خانه‌ها مرا همراهی می‌کردند و من خجالت می‌کشیدم که اگر شب وارد خانه شوند و ببخواهند مرا با خود ببرند، برای صاحب خانه دچار دردسر بشوم، تا صبح نمی‌بیدم و فکر می‌کردم و فردا کجا بروم و کدام خانه.

محفل ملی وقت دستور فرمودند، بودن من این‌جا یعنی در ایران باعث زحمت خودت و عده‌ای خواهد بود و هرچه زودتر ایران را به طریقی که راهنمایی فرمودند ترک کنم. ۴ ماه بود من در اثر بی‌خوابی بیمار بودم و دکتر دستور دارو و استراحت کامل داده بود. در حالی که همان روز مجبور شدم با ماشین یعنی اتوبوسی که عازم زاهدان بود حرکت کنم. نمی‌توانستم با وسیله دیگری بروم زیرا ممنوع‌الخروج بودم. پس از ۲۴ ساعت با سختی‌های راه و مزاحمت‌ها، وارد زاهدان شدیم.

در ایستگاه اتوبوس تلفنی به خانه‌ای که می‌بایست آن‌جا برویم نمودیم، آقائی برای بردن من و دیگران به شهر آمده بود. صاحب خانه ما را شناسائی کرد و خلاصه زندگی با مشکلات دیگری همراه با مزاحمت در خانه احباء آغاز شد.

خواهرها به من مقداری روپیه، دلار، مارک و پوند دادند که هرکجا پیاده شدیم یک شب بتوانم در هتل باشم تا محل احباء را بیابم. آقای بلوچ آنچه داشتم گرفت و بالا کشید و به من گفت مأمورین در راه از من گرفتند، و من مطمئن بودم دروغ می‌گفت. خانم صاحبخانه و آقای خانه فهمیدند، چون روز بعد ورود بلوچ را به نهار مهمان کردند. من از بلوچ امانات را خواستم، انکار کرد و بعد گفت مأمورین از من گرفتند. خانم و آقای صاحبخانه از زیر میز با پا بمن اشاره کردند ساکت باشم. بعداً به من گفتند ما با این افراد کار داریم، نباید مطلبی بگوئیم، ممکن است با احباء در راه بدرفتاری کنند.

در ضمن بلوچ به من گفت اگر مال ترا من خورده‌ام از گوشت سگ حرام‌تر است، چون تو آواره‌ای بمن زهری است، ولی بعد از چند روز ورود ما، مریض شد، ۴ ماه در بیمارستان بستری شد تا معالجه شد. خداوند جای خودش

کارهای مهمه می‌کند. نجات من از ایران با آن‌همه مشقات، دستی به پشت من بود که مرا همراهی می‌کرد.

پس از ۵ روز، تلفنی به کراچی نمودیم و با ۷۰۰ تومان که ۵۰۰ تومان کرایه هواپیما شد، به کراچی رفتیم و در آن جا مهمان منشی محفل ملی، آقای پازامیدی شدیم که خانمش عضو هیئت معاونت بود.

در فرودگاه آنان را ملاقات نمودم، چه اندازه مهربان و صمیمی بودند. من به محض ورود با پسر و وحید تماس گرفتم، آدرس و تلفن خود را دادم. وحید هر روز زنگ می‌زد، او وسیله سفر مرا با بلیطی که فرستاد فراهم نمود. مدت ۵ روز احبای کراچی را ملاقات نمودیم، لحظات خوب و در عین حال همراه با مشکلات بود. ورود گروه گروه احبای ایرانی که تعدادی جوان بودند و قابل پیش‌بینی نبود و مشکل مهم تهیه مسکن و مخارج آنان مطرح بود که البته محفل ملی پاکستان در تلاش تهیه آن‌ها بود.

من پس از ۵ روز توقف در کراچی و با زحمات و محبت‌های اعضای محترم محفل ملی پاکستان، نیمه شبی با هواپیما به طرف لندن پرواز کردم و پس از ۱۶ ساعت پرواز وارد لندن شدم. وحید از آمریکا قبلاً رسیده و در فرودگاه به انتظار من بود که به اتفاق به کانادا برویم.

در فرودگاه لندن خانمی با پاسپورت ایرانی مرا دید، بلافاصله بدون سؤال و جواب مرا با خود برد و در یک اطاق زندانی نموده و در را بست. من ماندم چه کنم، به چه کسی متوسل شوم، آن محل عبور عام نبود. پس از ۳ ساعت پلیسی در اطاق را باز کرد، پرسید کی هستی و این‌جا چه می‌کنم. به او گفتم پسر من در فرودگاه منتظر من است، من باید به کانادا بروم، من از ترانزیت باید عبور کنم.

پلیس سؤال کرد هواپیما چه بوده، از کجا بوده و فردی که تو را زندانی کرده چه طور خانمی بوده. همه را جواب دادم. چند لحظه‌ای گذشت، خانم را با من روبرو کرد. خانم اظهار کرد تمام ایرانی‌ها دروغگو هستند، حرف‌هایی می‌زنند و وارد مملکت می‌شوند، من تصور کردم او هم مثل همه مایل است در لندن بماند.

پلیس دستور داد، برو بیرون محوطه، نام وحید و مشخصات را گفتم، او را احضار کردند. وحید در بیرون از ناراحتی و سرمای زیاد آن ایام نمی‌دانست چه بکند. او تصور کرد من پرواز کراچی را از دست دادم. مرا به وحید سپردند، بعد به هتل رفتیم و فردا عازم شدیم.

در کانادا مشکلات جوانان سرگردان را به مسئولان گفتم. پس از بحث و گفتگو و شنیدن مطالب من و مشکلات ایرانیان قول مساعد دادند که علاوه بر ورود آن‌ها به کانادا، کمک مالی هم به آنان خواهیم کرد. به من پیشنهاد نمودند که از ما چیزی بخواه. من در پاسخ گفتم، در کانادا را به روی ایرانیان باز کنید. سؤال کردند چطور خودت احتیاج نداری، پاسخ دادم من فرزندانم این‌جا هستند، ولی آنان که آواره شدند و پناهگاه ندارند را دریابید. رو به من کردند و گفتند، این پیشنهاد اتحاد مذهبی شما را می‌رساند.

با آقای مارتین به تورنتو آمدیم و تلکس به حیفا شد و خوشحال شدند. خانم مژگانی مأمور رسیدگی به این کار شد و شکر خدا که تمام ممالک، با تأسی از کانادا، به همه آواره‌ها و خانواده‌ها راه دادند که وارد ممالکشان شوند. و در واقع نقشه محافل ملیه در تمام دنیا به این طریق زودتر از معمول پیش رفت و خاتمه یافت.

این داستان مختصری از زندگی پُر تلاطم و تلاش و دغدغه خاطر من بود که هیچگاه از من دور نیست، تا بعد آنچه به خاطر آمد یادداشت شود. لطف و عنایت جمال اقدس ابهی شامل است و این یادداشت به مختصر اکتفا شد.



نامه تشکر از بنده شرمنده وسیله احبای شهر کازامر:

Kasama Baha'i Community
P.O.Box 410299
Kasama, Zambia
16th February, 1997

Allah-U-Abha Mrs. Azam Alavian,

The Kasama Baha'i Community would like to extend their sincere and profound thanks for painting the Kasama Baha'i Centre meeting room as well as the beautiful curtains for the windows.

The community extends their thanks to your son for actively participating in bringing materials required at the right time. Your work has inspired us to do more work of the same at the Centre.

May our mighty God bless you and we are wishing you a safe journey back home.

With warm Baha'i love,
On behalf of the Kasama Baha'i Community
Kasama, Zambia



حال نامه خانم گیتی فرهنگ، یکی از دوستان نزدیک اعظم خانم را با هم می‌خوانیم:

به یاد او

سعادت آشنائی و دوستی با بانوی گرامی اعظم خانم علویان و بسیار عزیزان دیگر، موهبتی بود که از افتخار عضویت و خدمت در تشکیلات بهائی طهران نصیبم شد.

این آشنائی و دوستی‌ها، با همه زیبایی‌های خاص خود، پرده‌ساز خاطرات پُر نقش و نگار زندگی‌م گردید. حال با گذشت زمان و گرامی‌داشت دوران پیری و کمرنگ شدن خاطرات دور، میزانی از آن‌ها به دست فراموشی سپرده شده ولی بی‌تردید یکی از آن عزیزانی که همیشه بیاد است و جلوه و جلای دوستی و محبتش چشم دل و جان را روشن می‌کند، اعظم خانم است. افسوس که به ظاهر دیگر او را نداریم و دیربست که از قفس تن رها و به عالم بقا پرواز نموده. به یقین او بانویی بود بسیار مهربان، فعال، مدیر و مدبر، مهمان‌دوست، بی‌تظاهر و یار و یاور دوستان و آشنایان و مساعد و کمک‌درمندان.

همسری مهربان و کم‌نظیر، مادری مسئول و سرشار از مهر و محبت، و پایه استوار خانواده و فامیل. به یاد می‌آورم او را که در هر لجنه و یا کمیته‌ای عضویت داشت، هر نوع خدمتی را می‌پذیرفت و عاشقانه به انجام می‌رساند. بسیار اوقات او بود که مشتاقانه سبب می‌شد که جلسات و یا هر تشکیلی در خانه آن‌ها برقرار شود. هرچند به لطف الهی و لیاقت و کاردانی همسر بزرگوارش از زندگی مرفهی برخوردار بود ولی او و جناب علویان زندگی ساده و بی‌پیرایه را به تفاخر و تظاهر به داشتن‌ها ترجیح می‌دادند تا در خانه ساده اما سرشار از عشق و مهر زندگی کنند و پذیرای حضور گرم یاران و فامیل باشند.

از همسر و خود اعظم بارها شنیدم که می‌گفتند چرا باید خانه و زندگانی آنقدر بزرگ و مزاحم باشد که بر صاحب آن سوار شود، و این انسان است که باید بر خانه و زندگی تسلط داشته باشد. دوستی با آن دو عزیز بزرگوار چنان شد که آرزو کردیم یککاش می‌شد همراه دو سه دوست دیگر آپارتمان مشترکی بنا کنیم تا

دوستان قدیم، همسایه جدید بشویم.

جناب مهندس علویان و همسر عزیزش اعظم خانم قبول انجام این مهم نمودند و دیری نپائید که به آرزو رسیدیم و در آپارتمانی که به همت آن بزرگواران بنا شد، منزل گزیدیم.

از این همسایگی و با هم و در کنار هم بودن چه خاطرات خوش داریم که دقایق و ساعات و روزهایش سرشار از عشق و محبت و سرور بود.

افسوس و صد افسوسی که آن دوران خوش دولت مستعجل بود و با تغییراتی که در وطن عزیز به وجود آمد، بسیار رنج‌ها و دشواری‌ها نصیب عزیزان و دوستان شد و از بد حادثه، عزیز بزرگوار، مهندس علویان، این خادم با شهامت و غیور جامعه، مهندس بنام و مفتخر به آبادانی و عمران کشورش، فقط به دلیل بهائی بودن و ایمان راستخس، اسیر زندان و زجر و شکنجه فراوان گردید.

در این دوران جانفرسا، هربار که اعظم اجازه ملاقات ایشان را می‌یافت، در بازگشت گرد هم می‌آمدیم تا قصه‌های پُر غصه او را بشنویم، در حالی که او همچنان سعی می‌کرد خود را آرام و استوار نشان دهد، و غم و الم را در جان و دل خود نگاهدارد.

پس از چند ماه در کمال تأسف خبر یافتیم که سینه مهندس عزیز و یار باوفای جمعمان آماج تیر بلای دشمنان گردید و آن گرانبایه مرد به مقام شهادت رسید.

در خاطر هست، اعظم به هنگام تدفین آن نازنین، ما سوز دل مناجاتی خواند و در پایان رو به سوی آسمان نمود و گفت "یا بها هدیه مرا بپذیر..."

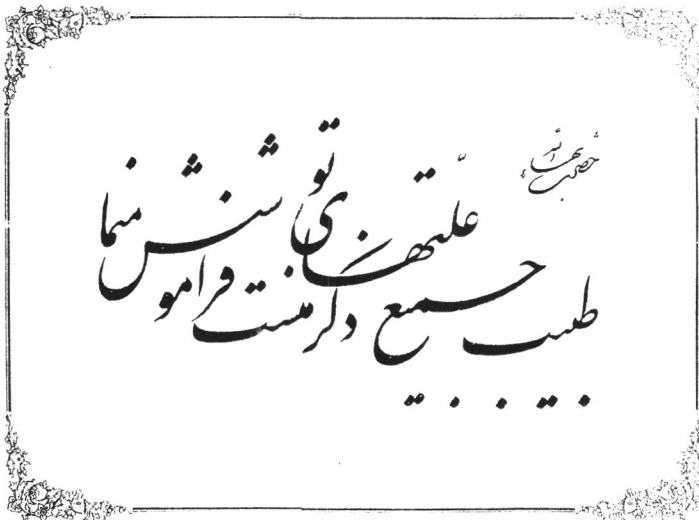
این بانوی فرشته خو در دوران پس از فقدان همسر عالیقدر، چون کوهی استوار همه ناهمواری‌ها را تحمل کرد و در پی چاره بود. سه فرزند عزیزش (وحید، وحدت و وداد) دور از او و دور از وطن بودند، همسر بی‌نظیری را از دست داده، خانه و مال و مکتب بر باد رفته، جسم و جان دور از امن و امان. تنها و بی‌مکان، هر روز در خانه‌ای پنهان و دیرزمانی سرگردان، تا عاقبت به آرزوی دیدار فرزندان، با رنج و مرارت بسیار از مسیری پُر خطر و دشوار خود را به آن‌ها رساند و تسلائی

دل دردمند آن عزیزانش شد.

برای چند سالی کوتاه در کنار فرزندان جانی تازه یافت و سر و سامانی گرفت و امن و امانی. او همسر عزیزش را همواره به یاد داشت و به نام او کتابی تألیف کرد و بسیار حکایت از آن بزرگوار به قلم خود یا دوستان به کاغذ آورد، و به یادگار گذاشت.

آثار رنج‌های دوران پُر تلاطم و وطن مألوف، شهادت همسر، بی سر و سامانی، عذاب فرار از راهی ناهموار، ناملایمات متعدد روزگار، بر ذهن و اعصابش چنان اثر گذاشته بود که به تدریج فراموشی و سکوت عارضش شد... و در نهایت، جان شیرین تسلیم کرد و به عالم ملکوت و به سوی همسر یگانه‌اش پرواز نمود، حدود سال ۲۰۰۶ میلادی.

روانش شاد و یادش گرمی باد
گیتی - فرهنگ



ستاینندگان اسم اعظم در مهد امرالله

۱ فروردین ۱۳۹۰

می‌فرمایند: "ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمایید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی نگذرم." و رای مصائبی که شما را از هر جهت احاطه نموده بنگرید و به بینش شکوهمنداین امر اعظم که اصلاح عالم و سعادت اُمم است ناظر باشید. با تأسی به حیات هیاکل مقدّسه امرالله و نیاکان روحانی خود و بر طبق مَثَل بارزی که خود در طیّ سی سال گذشته به جهانیان ارائه داده‌اید در شداید صبور و بردبار بمانید، به فداکاری‌های الهام بخش خود ادامه دهید و سهم خود را در بنای جهان و ایرانی متحد، آباد و آزاد بیش از پیش ادا نمایید.

در اعتاب مقدّسه علیا به یاد فرد فرد شما عزیزان هستیم.

بیت العدل اعظم

جناب هوشمند فتح اعظم

بهار بود و به گلشن هزاردستان بود

بهار بود و به گل شبنم درخشان بود

بهار بود و همه جای کوه و دشت و دمن

ز لاله و ز بنفشه هزار الوان بود

عجب مدار و شگفتی مکن که هدیه باغ

شکوفه بود و گل و لاله بود و ریحان بود

PAYAM-E-BADI

VOLUME 31
NO'S: 343-344

March - April
2013

پیام بدیع

سال سی و یکم

۱۷۰ بدیع

۱۳۹۲ شمسی

۲۰۱۳ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک

نامه‌ها و پیشنهادات

PAYAM-E BADI

P.O.BOX 3207

Quarts Hill, CA

93586

U.S.A

حضرت امه‌البهار روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی‌نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند: "نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می‌فرمودند هرگز خسته نمی‌شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه‌جا و همه وقت حمایت می‌فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و دیگر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. ابتدای هر سال میلادی، اشتراک تجدید می‌گردد.

تقاضای اشتراک و تغییر آدرس را به نشانی زیر بفرستید:

Mr. Soheil Roshan Zamir

1432 173 Rd

South West Lynnwood, WA 98037

U.S.A

SOHEILRZ@YAHOO.COM

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi
